

نگاهی به آسمان کربلا:

تاملی در باب بعد معرفتی عزای حسینی و آداب آن

نگاهی به آسمان کربلا:
تاملی در باب بعد معرفتی عزای حسینی
و آداب آن

تالیف: محمدعلی شمالی
ناشر: مرکز اسلامی منچستر
سال نشر: ۱۳۸۷ - ۲۰۰۸
نوبت چاپ: اول
شمارگان: ۱۰۰۰

مقدمه :

بی شک نهضت امام حسین (ع) یکی از بزرگترین، ماندگارترین و اثر گذارترین نهضت‌های دنیا است، زیرا علیرغم اینکه نهضت‌ها به مرور زمان به فراموشی سپرده شده و اثر گذاری آنها به تدریج کاهش پیدا کرده و از بین می‌رود، این نهضت بزرگ هرچه بر عمرش می‌گذرد، درخشانتر و فراگیرتر می‌گردد. تاریخ حماسه عاشورا همانند تابلویی زرین پس از صدها سال بر تارک گیتی می‌درخشد و هر روز قلوب تازه ای را مجذوب عظمت و شکوه خود می‌سازد. عاشورا صحنه ای است که عرفان، عبودیت، مسئولیت پذیری، فداکاری، شجاعت و خلوص در عالی‌ترین حد در آن موج می‌زند و می‌تواند الگویی موفق برای تمام حق طلبان، آزادی خواهان و مظلومان جهان باشد. طبیعی است زنده نگه داشتن یاد این نهضت بزرگ گامی در جهت زنده نگه داشتن حق طلبی، دین مداری و آزادی خواهی برای همه بشریت است.

امروز یاد و خاطره نهضت امام حسین نه تنها باعث زنده نگه داشتن اسلام و به خصوص تشیع شده است، بلکه روحیه فداکاری و مبارزه را در میان حق طلبان و آزادی خواهان عالم تقویت نموده است تا جایی که برخی از ایشان، آن را الگویی برای مبارزات ضد استعماری و آزادیخواهانه خود قرار داده و از برکت آن کشورشان را به استقلال رسانده اند. به عنوان نمونه می‌توان به مهاتما گاندی رهبر انقلاب ضد استعماری هندوستان که تا پیروزی آن را رهبری کرد، اشاره نمود. گاندی به صراحت به این نکته اذعان نموده و می‌گوید: ((من زندگی

امام حسین را به دقت خوانده ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین (ع) پیروی کند^۱. همچنین محمد علی جناح رهبر استقلال پاکستان می گوید: ((هیچ نمونه ای از شجاعت بهتر از آنکه امام حسین (ع) از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد، در عالم پیدا نمی شود و به عقیده من باید تمام مسلمین از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد، پیروی نمایند))^۲. توماس کارلایل انقلاب امام (ع) را برای خود و دیگر مردمان الهام بخش و درس آموز می داند و می گوید: ((بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم، این است که حسین و یارانش ایمان به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می شود، اهمیت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است))^۳.

دانشمند معروف پروفیسور ادوارد براون نیز تحت تاثیر این نهضت عظیم قرار گرفته و اظهار می دارد که غیر مسلمانان هم تحت تاثیر پاکی روح رهبر آن قرار می گیرند. وی می گوید: ((آیا اقلیتی پیدا می شود که وقتی در باره کربلا سخنی می شنود، آغشته به حزن و الم نگردد. حتی غیر مسلمانان

۱- شهید هاشمی نژاد، سید عبدالکریم، درسی که حسین به انسانها آموخت، موسسه انتشارات فراهانی، تهران ۱۳۵۳، ص ۴۴۷ به نقل از مجله نور دانش، شماره ۳، سال ۱۳۴۱ شمسی.

۲- همان

۳- همان، ص ۴۴۸

نیز نمی‌توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی تحت لوای آن انجام گرفت، انکار کنند^۴.

واشنگتن ایروینگ مورخ آمریکایی نیز در حالی که شدیداً تحت تاثیر انقلاب کربلا قرار گرفته و احساسات خالصانه‌ای نسبت به آن ابراز می‌دارد، تحلیل واقع‌بینانه‌ای از آن ارائه می‌دهد و می‌گوید: ((برای امام حسین ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن به اراده یزید نجات بخشد، لیکن مسئولیت... اجازه نمی‌داد که او یزید را به عنوان خلیفه بشناسد. او به زودی خود را برای هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی‌امیه آماده ساخت. در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگهای تفتیده عربستان روح حسین فنا نا پذیر است. ای پهلوان وای نمونه شجاعت وای شهسوار من، ای حسین.))^۵

اکنون که این نهضت در بین غیر معتقدین به امامت آن حضرت این چنین اثر گذار است، قطعاً اگر درست تبیین شود، می‌تواند نقش راهگشای خود را در تمام برهه‌های زمانی و در تمامی زوایای زندگی خصوصاً برای شیعیان آن حضرت داشته و منافع زورگویان را به خطر بیاورد. از همین رو طبیعی به نظر می‌رسد که افراد و جریان‌های تلاش نمایند آن را از محتوای خود تهی نموده و حتی کاری کنند که در جهت عکس اهداف رهبر آن مورد استفاده قرار گیرد. امروزه کم نیستند افرادی که به آن حضرت اظهار ارادت نموده و ادعای پیروی از ایشان را دارند، اما تنها به این بسنده می‌کنند که برای حضرتش عزاداری نموده و حتی گاهی کارهای نامعقول و وهن آمیز در این رابطه انجام داده و

^۴ - همان، ص ۴۴۹

^۵ - همان ص ۴۵۰

توجهی به درسهای اصلی نهضت همچون فداکاری در راه دین، مبارزه با ظلم و ستم و پیروی از امام زمان (عج) و مرجعیت شیعه به عنوان نائبان امام زمان ندارند. این گونه برخورد با این نهضت عظیم بی شک جفائی بزرگ در حق آن می باشد. لذا تبیین صحیح فلسفه انقلاب آن حضرت ونحوه درست عزاداری ضرورتی مضاعف پیدا می کند.

امسال مرکز اسلامی منچستر این توفیق را داشت که از یکی از دانش آموختگان موفق حوزه مقدسه علمیه قم جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای دکتر شمالی در دهه اول محرم (۱۴۲۹ هجری قمری) دعوت به عمل آورد. بحمدالله آنگونه که انتظار می رفت ایشان بحثهای بسیار مفیدی در این مدت در رابطه با حیات از دیدگاه اسلام وهم چنین درسهای نهضت عاشورا و کیفیت مطلوب عزاداری ارائه کردند. نوشته پیش رو حاصل دو سخنرانی معظم له در ظهر عاشورا و شب دوازدهم محرم درباره فلسفه عزاداری برای امام حسین و آداب آن می باشد که برای استفاده بیشتر علاقه مندان به زیور طبع آراسته گردیده است. امید است خداوند تبارک و تعالی از همه ما قبول فرموده و توفیق بیش از پیش به این برادر ارجمند و روحانی فرهیخته عنایت فرماید.

والسلام علیکم و رحمت الله وبرکاته
محمد رجائی
مسئول مرکز اسلامی منچستر
بیست و هشتم اسفند هزار و سیصد و هشتاد
و شش
مطابق با هجدهم مارس دو هزار و هشت
میلادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم الحمد لله رب العالمين و
صلى الله على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد(ص)
و على آله الطيبين الطاهرين لاسيما بقية الله فى الارضين(ع)
و جعلنا من اعوانه و انصاره

السلام على الحسين و على ابى بن الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين

«رب اشرح لى صدرى و يسر لى امرى و اطل عتمة من لسلى»

انشاءالله خدا توفيق دهد تا بتوانيم امروز حق مطلب را ادا كنيم. دقت بفرماييد مطالبى گفته مى شود كه بسيار مهم است. دعا كنيد من بتوانم آن چيزى را كه حقش است، بيان كنم. اگر هم مطلب خوبى بود از من نيست و لطف خداست. در جلسات قبل گفتيم خداوند متعال به انسان حياتى داده كه از آن حيات، انسان مى تواند براى رسيدن به يك حيات بالاتر استفاده كند. اگر انسان خودش اين كار را انجام دهد چه بهتر. اگر اين كار را انجام ندهد به اجبار اين كار انجام خواهد شد:

«يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدحا
فملاقيه»^٦

اى انسان تو چه بخواهى چه نخواهى، چه بفهمى چه نفهمى، دارى تلاش مى كنى براى اينكه به خدا برسى

^٦ سوره انشاق، آيه ٦.

و نهایتاً هم «فملاقیه»: به لقاء خدا خواهی رسید و ملاقات صورت خواهد گرفت. اما این ملاقات برای بعضی افراد به دلیل اینکه خودشان ناپاکند، به جای اینکه شیرین باشد، دردناک خواهد بود، توأم با عذاب خواهد بود. اگر موجودی مثل ما ضعیف باشد، وقتی در مقابل خورشید قرار می‌گیرد، نور خورشید اذیتش می‌کند. این طور نیست که از نور خورشید بتواند استفاده کند یا به نور خورشید نگاه کند و لذت ببرد. در آخرت، لقاء خدا صورت می‌گیرد، ولی آنکه ساخته نشده یا پاک نشده، برایش عذاب است. اما انسان می‌تواند در همین دنیا آنقدر به خودش ارتقاء ببخشد، آنقدر روحش را صیقل بدهد، آنقدر ظرفیت روحش را زیاد کند که نه تنها لقاء خدا در آخرت برایش شیرین‌ترین، بهترین و لذیذترین تجربه باشد، بلکه در همین دنیا نیز لقاء خدا را تجربه کند. اصلاً لازم نیست منتظر شود تا بمیرد. این حیات جدیدی است که انسان می‌تواند در همین دنیا کسب کند. به عبارتی، آن حیات اخروی را جلو بیاورد و در همین دنیا شروع کند، چون آن حیات اخروی همین الان هم هست، ولی پنهان است. قرآن می‌فرماید:

**«یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا وهم
عن الآخرة هم غافلون»^۷**

کسانی که از آخرت غفلت دارند ظاهر دنیا را می‌بینند، رو و سطح این عالم را می‌بینند و از آخرت غافلند. یعنی چه؟ یعنی اگر شما بتوانید این رو را کنار بزنید و کمی به عمق بروید همین جا الآن آخرت هست، همین جا آن حیات اخروی هست، پرده باید کنار برود. وقتی انسان می‌میرد به او گفته می‌شود:

^۷ سوره روم، آیه ۷.

«لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك
غطاءك فبصرک اليوم حديد»^۸

ای انسان تو در غفلت از این بودی. ببینید آنجا هم گفت: «هم عن الآخرة هم غافلون». غافل کیست؟ کسی که چیزی را می داند و دسترسی هم می تواند به آن داشته باشد، ولی توجه نمی کند، مثلاً شما گاهی عینک بر چشمتان است، ولی از آن غفلت دارید و دنبالش می گردید. اینجا کلمه غفلت را بکار می بریم. «لقد كنت في غفلة من هذا» یعنی از این در غفلت بودی. بعد، خدا چکار می کند؟ «فكشفنا عنك غطاءك» یعنی ما پرده را کنار زدیم. کدام پرده؟ خیلی جالب است. آیا پرده بزرگی بین مردم این دنیا و آن حیات معنوی یا اخروی گذاشته اند؟! نه، هرکس پرده خودش را جلوی خودش دارد. این ما هستیم که پرده جلوی خود گذاشته ایم. «غطاءك» یعنی این غطاء و پرده توست. این حجابی است که تو خودت جلو خودت گذاشتی. برای کسی این حجاب ممکن است مثلاً هزاران فرسخ باشد، و برای کسی ممکن است چند سانتی متر باشد و برای کسی ممکن است اصلاً حجابی نباشد. وقتی این پرده تو را از جلویت برمی داریم، «فبصرک اليوم حديد». الآن چشمانت تیزبین است و می توانی همه چیز را ببینی. پس معلوم می شود حیات اخروی هست، ولی حجاب نمی گذارد ما آن را ببینیم. اگر کسی بتواند روحش را از تعلقات مادی جدا کند و به حیات طیبه برسد همان چیزی که می خواهد بعد از مرگ به زور اتفاق بیفتد، می تواند همین الآن به راحتی انجام پذیرد. خداوند متعال در چند آیه از قرآن به حیات طیبه اشاره می کند. از جمله در سوره نحل آیه ۹۷ می فرماید:

^۸ سوره ق، آیه ۲۲.

**«من عمل صالحا من ذكر او انثى و هو
مومن فلنجينه حيوۃ طيبة و لنجزينهم
اجرهم باحسن ما كانوا يعملون»**

اجازه بدهید این آیات قرآن به دل و جانتان برسد. به من گوش ندهید. فرض کنید این آیه را پیغمبر می خواند. خود این آیات احیا کننده است. با دل و جانتان این آیات را بگیرید. خداوند می فرماید:

**«من عمل صالحا من ذكر او انثى و هو
مومن فلنجينه حيوۃ طيبة»**

هرکس عمل صالح انجام دهد، زن یا مرد، و مؤمن نیز باشد، ما یک حيوۃ طيبه ای به به او می دهیم. اسلام ممکن است بین زن و مرد در یک سلسله احکام تفاوت بگذارد. اما در راه کمال، در راه لقاء خدای در راه تعبد، فرقی نیست. آنجا هم که در احکام تفاوت گذاشته است، بخاطر صلاح خود انسانها و جامعه است. اما هر جا که بحث خودسازی و بحث رسیدن به خداست، راه برای همه باز است.

هرگاه زن یا مرد عمل صالح داشته باشد، ایمان هم داشته باشد ما به او حیات طيبه می دهیم. علامه طباطبایی در اینجا تصریح می کنند که منظور این نیست که همان حیات طبیعی اش تغییر می کند، بلکه یعنی حیات جدیدی به او داده می شود.^۹ بعد میفرماید: «و لنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعملون»، یعنی پاداشی هم که به آنها می دهیم، برای بهترین کارهایی است که انجام داده اند. شاید آن چیزی که بعضی ها گفته اند مطلب درستی

^۹ المیزان فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۱۲، صص ۳۴۱ و ۳۴۲.

باشد، یعنی اگر در طول عمرش دو رکعت نماز داشته که آن بهترین نماز بوده، ما همه نمازهایش را آن طور حساب می‌کنیم. اگر یک زیارت با حال داشته همه زیارتهایش را آن طور حساب می‌کنیم. بهترین عملی که داشته، ما طبق آن به او جزا می‌دهیم. وقتی خدا بخواهد اجر بدهد، لازم نیست بیاید حساب و کتاب بکند و فقط به اندازه کارهای خوب اجر دهد. خدا باضعاف مضاعفه اجر می‌دهد. برای بعضی ها هم که اصلاً بی حساب اجر می‌دهد: «انما یوفی الصابرون أجرهم بغير حساب».

بنابراین اگر انسان بتواند ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد، حیات طیبه، در همین دنیا به او داده می‌شود. در همین دنیا، شروع می‌کند به لذت بردن از بهشت. اصلاً خود او بهشت سیار می‌شود. نه تنها خودش بهشت است، بلکه کسانی هم که در ارتباط با او باشند، از او بوی بهشت را استشمام می‌کنند و لذت می‌برند. در سوره انفال آیه ۲۴ خداوند می‌فرماید:

**«يا أيها الذين امنوا استجبوا لله و
لرسول اذا دعاكم لما يحييكم...»**

خوب دقت کنید. در آیه قبلی گفت دو شرط دارد: یکی ایمان و دیگری عمل صالح: «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن». این آیه می‌فرماید: «یا ایها الذین امنوا»، یعنی: ای کسانی که ایمان آوردید. پس از همان اول یک شرطش حاصل است. بنابراین ایمان را دارد و باید دنبال عمل صالح بود: «استجبوا لله و لرسول اذا دعاكم لما يحييكم» - اطاعت کنید از پیغمبر وقتی شما را به دین فرا می‌خواند که دین شما را زنده کند. ایمان که دارید، اطاعت هم بکنید.

عمل صالح چیست؟ اطاعت از دین، پیروی از این مسیری که خداوند به لطف خودش برای ما مشخص کرده است. باز همان حیات می آید. لذا قرآن مجید می فرماید که اگر شما می خواهید بفهمید صراط مستقیم چیست؟ صراط مستقیم عبادت خدا است: «و ان اعدونی هذا صراط مستقیم».^{۱۰} خوب حالا شما می گویند: آقا این برای من سخت است. من نمی فهمم صراط مستقیم چیست. نمی فهمم خدا را چگونه عبادت کنم. خدا می گوید: باشد، من به تو کسانی را نشان می دهم. ببین آنها چگونه مرا عبادت می کنند.

«إهدنا الصراط المستقیم صراط الذین أنعمت علیهم»

یعنی، تو اگر خودت نمی فهمی چطور باید خدا را عبادت کنی نگاه کن به کسانی که آنها به تو نشان خواهند داد. آنها ادب عبادت را بلدند و به تو نشان خواهند داد. آداب عبادت را بلدند و به تو هستند؟ چگونه می توان با کسانی که خدا به آنها نعمت داده است، بود؟ آیا اگر اسم آنها را روی خودمان بگذاریم کافیم؟ مثلاً اسم من محمدعلی است. آیا این تضمین می کند که پس من دیگر پیرو حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) هستم؟ یکی اسمش حسن است، دیگری اسمش حسین است. این اسمهای قشنگی که شما دارید: صادق، کاظم، جواد، مهدی، امیر و مانند اینها کافی نیست. این شروع کار است؛ یک مقدار انسان را در مسیر می آورد، مثل این است که آدم برای چیزی ثبت نام کرده باشد. اگر شما دوره آموزشی خیلی خوبی را انتخاب کرده و ثبت نام کنید صرف ثبت نام فایده ندارد. باید

^{۱۰} سوره یس، آیه ۶۱.

بروید و آن دوره را با موفقیت بگذرانید. این اسمهایی که شما دارید همه ثبت نام است. اما تا در آن دوره نروید به مسمی (معنی) نمی رسی. خوب الحمدلله همه ثبت نام کردیم. باید اطاعت کنیم. باید برویم درمقابل معلمهایی که در این مدرسه هستند، زانو بزنیم. یک معلم بزرگ این مدرسه پیغمبر است: «یزکیهم و یعملهم الکتاب و الحکمه».^{۱۱} پیغمبر هم تزکیه می کند و هم تعلیم می دهد. معلمهای این کلاس فقط مسائل نظری به شما یاد نمی دهند. هم تئوری را یاد می دهند و هم در عمل، خودشان الگوی کامل آن چیزی هستند که یاد می دهند، پیغمبر فرمود: من به چیزی شما را امر نکردم «الا و قدسبقتکم» یعنی، هر چیزی به شما گفتم خودم اول انجام دادم. پس اگر می خواهیم در کنار کسانی باشیم که خدا به آنها نعمت عطا کرده، باید بیاییم در این مدرسه وارد شویم و از معلمان خودمان استفاده کنیم، به حرفشان گوش کنیم. لذا قرآن فرمود:

**«من یطع الله والرسول فاولئک مع الذین
أنعم الله علیهم»**

کسی که از خدا و پیغمبر اطاعت کند با کسانی است که خدا نعمت را بر ایشان تمام کرده است. شما می گوید «الذین انعمت علیهم» خوب، چطور می توانی با کسانی باشی که «انعمت علیهم»؟ پاسخ این است: «من یطع الله و الرسول» - اگر از خدا و پیغمبر اطاعت کنی با کسانی خواهی بود که خدا به ایشان نعمت داده است. بعد نیز چهارگروه را ذکر می فرماید:

^{۱۱} سوره جمعه، آیه ۲ / سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

«من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً»^{۱۲}

انبیاء، صدیقین، شهدا و صالحین کسانی هستند که خدا نعمت را بر آنها تمام کرده است. اینها الگو شده اند و ما باید از این الگوها استفاده کنیم. چگونه؟ با اطاعت: «استجیبوا لله و للرسول»؛ با عمل صالح: «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن».

یکی از بهترین این معلمها امام حسین(ع) است. یکی از موفق ترین این معلمها امام حسین(ع) است. یکی از آن معلم هایی که خیلی راحت تر و رودتر افراد را فارغ التحصیل می کند، امام حسین(ع) است. حالا من این را می خواهم توضیح بدهم.

انسان هر قدر طاعت کند، کم است. وقتی ما فاصله خودمان را با خداوند در نظر بگیریم، وقتی ضعف و محدودیت های خودمان را در نظر بگیریم، می بینیم یک مسیر طولانی پیش روی ما است که هرچقدر زحمت بکشیم نمی توانیم سوخت کافی یا توشه کافی برای این مسیر فراهم کنیم. دقت فرمودید؟ وقتی امام سجاد(ع) می گوید: «آه من قلة الزاد و بعد السفر» - امان از کمی توشه و طولانی بودن مسیر، تکلیف ما روشن است. چرا مسیر طولانی است؟ چون شما می خواهید به سوی بینهایت بروید. درست است؟ پس اگر من دلم را بخواهم خوش کنم به این هفده رکعت نمازی که می خوانم، آنهم پر از شک و غفلت، بسیار اشتباه خواهد بود. دورکعت نماز با حضور قلب معلوم نیست در عمرمان خوانده باشیم. من که مطمئنم تا به حال دورکعت نماز با حضور قلب نخوانده ام. یک روزه ای می گیریم، ولی همراه آن،

^{۱۲} سوره نساء، آیه ۶۹.

هزار جور گناه انجام می دهیم: دروغ می گوئیم، مردم را اذیت می کنیم. یک حج می رویم ولی با هزار مشکلات. دیده اید بعضی چطور طواف می کنند؟ چطور رمی می کنند؟ خلاصه هیچ چیزی نداریم که بتوانیم بگوئیم این آنقدر هست که بتواند ما را برای لقاء خدا آماده کند. خیلی ما باید بدبخت و بیچاره باشیم که به این کارهای کمی که انجام می دهیم، مغرور شویم، مثلا فکر کنیم که ۴ تا عزاداری کردیم یا ۴ تا سخنرانی کردیم یا دو تا مسجد درست کردیم، خیلی هنر کرده ایم.

اگر کسی توجه داشته باشد که دارد به سوی خدا می رود، می فهمد که هرچقدر هم توشه داشته باشد، کم است. البته این معنایش این نیست که بگوئیم پس اصلا ولش کن. این بدترین کاری است که می توان کرد. راهش چیز دیگری است. راهش این است که شما سعی خودت را بکنی و بدانی آنچه که انجام می دهی، کافی نیست، و از خدا بخواهی و بگویی: خدایا، تو خودت تکمیلش کن. خدایا، من آنچه را می توانستم انجام بدهم، آوردم. آنچه در توان من بود، آوردم. تو به لطف و کرمت، زیادش کن. به لطف و کرمت، پرورشش بده. گاهی یک نفر ممکن است در حد توانش صدقه کوچکی بدهد، ولی خدا آنقدر این را پرورش می دهد که در روز قیامت ممکن است از کوه ابوقبیس بزرگتر باشد. خدا کارهای خوب مومنان را پرورش می دهد.

شما گاهی ممکن است تعجب کنید که چرا خدا برای بعضی چیزها ثواب خیلی زیادی مشخص کرده است، مثلا می گوید اگر زیارت امام حسین(ع) بروید، اینطور می شود یا اگر یک سوره قل هو الله بخوانید ثوابش اینقدر است یا سوره قدر بخوانید ثوابش آنقدر است یا اگر کسی حاجت و یا نیاز مؤمنی را برآورده سازد، ثواب چندین عمره دارد. این برای

چیست؟ برای این است که خدا می داند ما با این کارهای معمولی که می کنیم به جایی نمی رسیم. اگر قرار بود خداوند در مقابل هر یک کار، یک پاداش به ما بدهد، به جایی نمی رسیدیم. خداوند یک بهانه هایی می خواهد به دستش باشد که بگوید این بنده من به این حرف من گوش کرد و حالا می خواهم میلیون میلیون به او بدهم. کسی هم نمی تواند اعتراض کند. لطفا دقت کنید. روز قیامت آن کسی که از ثواب های بسیار بسیار زیادی که در روایات گفته شده، بهره مند نیست، نمی تواند اعتراض کند و بگوید او که یکبار به حج رفته است، چرا ثواب هزار حج به او می دهی؟ خدا می گوید: من به همه تان اینها را گفته بودم. گفتم بروید حاجت مؤمنی را برآورده کنید و من فلان قدر ثواب می دهم. این گوش کرد، ولی شما گوش نکردید. دیگر راه هیچ بهانه ای برای هیچکس نمی ماند. خداوند متعال فرصت هایی را برای ما پیش آورده است تا اگر قدر دانستیم، بهانه ای داشته باشد که به ما فوق العاده ثواب بدهد.

یکی از چیزهایی که در فقه شیعه مطرح است، قاعده تسامح در ادله سنن است. روایات زیادی از پیامبر اکرم (ص) داریم که مضمونش این است: «من بلغه شیء من الثواب و عمل به رجاء ذلک الثواب اوتی ذلک الثواب و ان لم یقل به رسول الله». اگر به کسی بگویند که فلان کار اینقدر ثواب دارد و او به امید رسیدن به آن ثواب آن کار را انجام دهد، ثوابش را به او می دهند، ولو اینکه پیامبر واقعا آن را نگفته باشد. لذا مراجع در فتوای به استحباب دستشان بازتر است تا حکم به وجوب یا حرمت. این یعنی خدا می خواهد بگوید که این بنده من حداقل اینقدر از خودش همت نشان داد که چیزی را شنید و به قصد ثواب انجام داد و من می خواهم

آن ثواب را به او بدهم. احدی هم نمی تواند اعتراض کند و بگوید: چرا به ما نمی دهی؟ تو خودت بی عرضه بودی. آقا من در عرفات می خواهم همه را ببخشم و بیامرزم. شرطش فقط این است که باید حواسش باشد. خوب، حالا آن کسی که بخشیده نشد، نمی تواند اعتراض کند و بگوید: چرا آنها را بخشیدی و من را نبخشیدی؟ خوب تو هم می رفتی. تو که می توانستی بروی، چرا نرفتی؟ اون کسی هم که نمی توانست، لاقل می توانست در دل نیت کند که در آنجا باشد و بعد در هر جای دیگر دنیا، از شب و روز عرّفه استفاده کند.

بنابراین، خداوند فرصت های طلایی جلوی پای ما گذاشته که اگر ما از آنها استفاده کنیم، امید داریم. اما اگر بخواهیم به همان ۱۷ رکعت نماز و یک ماه روزه و مانند آن بسنده کنیم، وضعمان خراب است. اگر اینها را هم انجام ندهیم که دیگر هیچ. با این منطقی که من دارم توضیح می دهم، روشن است که کسی نباید سوء استفاده کند و بگوید پس اعمال فایده ای ندارد. نه، اعمال را باید انجام بدهی، عمل صالح را باید بیاوری، ولی اینها کافی نیست.

باید هشیار باشیم. «المؤمن کیس» مؤمن زرنگ است. زرنگ ترین آدم دنیا امیر المؤمنین است. فکر نکن معاویه زرنگ است. معاویه خبیث است، شیطنت دارد. زرنگ ترین آدم دنیا کیست؟ کسی که با خدا معامله می کند. شما چه کسی را از خدا مطمئن تر و سخاوتمندتر می توانی پیدا کنی؟ با هر کس غیر خدا معامله کنی، سرت را کلاه می گذارد. اگر هم سرت را کلاه نگذارد، ورشکست می شود، چون سرمایه اش محدود است. فقط با خدا باید معامله کرد. اگر می خواهی از عمرت استفاده کنی، اگر می خواهیم تصاعدی و نجومی از لحظه های عمرمان استفاده

کنیم، باید از این راههای میان بر که خدا جلوی پایمان گذاشته، استفاده کنیم. یکی از آن راههای میان بر و فرصت های طلایی شب قدر است که فعلا مجال بحث درباره آن نیست.

یکی از چیزهایی که خداوند متعال برای بشر مقدر کرده و بسیار در آخرت به انسان سرمایه داده و پرونده انسان را پر می کند، **تحمل مصیبت** است. نماز، روزه، قرائت قرآن را چقدر شما می توانید انجام دهید؟ هرچقدر می توانی انجام بده، ولی تحمل مصیبت هزاران برابر بیشتر به شما می دهد. لذا وقتی خدا کسی را دوست داشته باشد، وقتی کسی مؤمن باشد و عمل صالح داشته باشد، یکی از راههایی که خدا برایش ممکن است پیش بیاورد، مصیبت است. و اگر ما بفهمیم این مصیبت برای چیست؟ باید شکرش را بکنیم: «اللهم لك الحمد حمد الشاکرین لك علی مصابهم». در آخر زیارت عاشورا در سجده می گویند: خدای حمد تو را سزد، حمد کسانی که تو را به خاطر مصیبت هایشان شکر می کنند. دقت کنید. سخن از شکر بر مصیبت است و نه صرفا صبر. ما باید از کسانی باشیم که امام حسین (ع) به ایشان یاد داده که مصیبت می تواند نعمت باشد، البته اگر تو اهلش باشی. آنهایی که حضرت زینب به ایشان یاد داده که مصیبت زیباست: «ما رأیت الا جمیلا».

لذا شما هیچ تعجب نکنید و شواهد زیادی می توان آورد که مؤمنان در روز قیامت خواهند دید آنقدر که خدا بخاطر مصیبت هایی که کشیده اند، به ایشان داده، بخاطر عبادت هایشان به ایشان نداده است. یک کسی یتیم است، یک کسی فقیر است، یکی مریض است، یکی مریض دارد. هزار جور مصیبت و گرفتاری هست. اینقدر که روز قیامت به خاطر این مصیبت ها به مؤمنان، داده می شود، به خاطر آن

نماز و روزه داده نمی شود. منتها نماز و روزه شرط برای این است. شرط اینکه بتوانی از این مصیبت ها استفاده کنی، چیست؟ این است که ایمان و عمل صالح داشته باشی، وگرنه این مصیبت ها می آید و بجای اینکه استفاده کنی نق می زنی، غر می زنی، اعتراض می کنی و ثواب خودت را ضایع می کنی. وقتی به حضرت یعقوب خبر دادند که یوسف را بردند، گفت: «صبرا جمیلا»، یعنی صبری که با شکر است. صبری که با حمد است. نه صبری که با جزع و فزع و اعتراض به خدا است.

چقدر ما واقعا باید بی عرضه باشیم که مصیبت ببینیم، ولی اجر نبریم. خیلی بیچارگی است. اگر مصیبت داری (که امکان ندارد مؤمن بی مصیبت باشد)، گرفتاری داری، بلایی داری، مشکلی داری، هرچور مشکل هست، شما که داری مشکل را تحمل می کنی، خوب این را سرمایه آخرت کن. از این برای تقرب به خدا استفاده کن. شکر خدا را بجا بیاور. هیچوقت اعتراض نکن. در کتاب *عدة الداعی* مرحوم ابی فهد حلی، روایتی به این مضمون هست که مؤمنین وقتی در روز قیامت می بینند که خداوند بخاطر چیزهایی که خواستند و به ایشان نداده، چه چیزی به ایشان می دهد، آرزو می کنند که ای کاش هیچیک از دعاهایشان در دنیا مستجاب نشده بود. مریض داشتی، شفا پیدا نکرده: پول می خواستی، خدا بهت نداده: زنی را که می خواستی بگیری، جور نشده: شوهری که می خواستی، نیامده سراغت. حالا مشکل هر کسی یک جور است. دعا می کند، زاری می کند. خوب گاهی صلاح است، داده می شود و گاهی صلاح نیست. وقتی روز قیامت می بیند که خدا در مقابل آن دعاهایی که استجابت نشده، چه چیزهایی به او داده، می گوید ای کاش هیچکدام از دعاهای من در دنیا استجابت نمی شد. ای کاش همه اش می ماند و

ذخیره آخرت می شد. روز قیامت همه ما آرزو خواهیم کرد که ای کاش در دنیا بیشتر مصیبت کشیده بودیم. الآن نمی دانیم، چون چشمان بسته است. نمی دانیم که این مصیبت ها چه فایده ای دارد.

یک روایت جالبی می فرماید: «انا صبر و شیعتنا اصبر منا». این روایت خیلی فهمش مشکل است، ولی ادامه اش را که بخوانیم، فهمش راحت می شود. می فرماید: ما صابریم، ولی شیعیان ما از ما صابتر هستند. چرا؟ «لانا نصبر علی ما نعلم و هم یصبرون علی ما لایعلمون»^{۱۲} - چون ما صبر می کنیم، ولی علم هم داریم. ما صبر می کنیم، آن طرف قضیه را هم داریم می بینیم. شیعیان ما صبر می کنند، ولی آن طرف قضیه را نمی بینند. این مؤمنی که الآن در این دنیا دارد سختی می کشد، مثلا خانواده رهایش کرده، بچه هایش به او احترام نمی گذارند، هزار جور مشکل مؤمنین دارند { این الآن متوجه نیست که وقتی برای خدا و در مسیر خدا این مصیبت را تحمل کند، چه چیزی گیرش می آید. لذا برایش سخت است. آن کسی که فقیر است و این فقرش از کوتاهی خودش نیست، تلاشش را می کند، ولی باز هم فقیر است، نمی فهمد که این فقر چقدر برایش برکت دارد. لذا برایش سخت است. آن کسی که فهمش را داشته باشد، نه تنها برایش راحت تر است که صبر کند، بلکه اصلا شکر می کند. در یکی از دعاهای ماه رجب داریم «اللهم انی اسئلك صبر الشاکرین لک» - خدایا من از تو صبر شاکرین را می خواهم. صبر شاکرین دیگر زیاد سخت نیست. لذا فرمود: شیعیان ما از ما صابتر هستند.

^{۱۲} الکافی، ج ۲، ص ۹۳.

صبر شاکرین مثل چه می ماند؟ اگر بخواهم برایتان مثال بزنم می توان آن را به سختی ای تشبیه کرد که شما مثلا برای موفقیت در امتحان می کشید. شما شب امتحان درس می خوانید، ممکن است یک هفته نخوابید. اما این برایتان تلخ نیست. سخت هست، اما تلخ نیست. قبول دارید یا نه؟ گاهی انسان چیزی برایش سخت است، درد دارد، ولی تلخ نیست. برای اهل بیت مصیبت ها سخت هست، اما تلخ نیست. این کلید باید دستتان باشد. فکر نکن حوادث عاشورا سخت نبوده است. خیلی سخت بوده است. خیلی دردناک بوده است، ولی تلخ نبوده است. زشت نبوده است. برای همین است که شکر می کند: «اللهم لک الحمد حمد الشاکرین لک علی مصابهم». خوب، در آخرت کسی که در دنیا بیشترین مصیبت ها را کشیده باشد، بیشترین سرمایه را دارد. پیغمبر اکرم فرمود: «ما اوذی نبی مثل ما اوذیت» - هیچ پیغمبری مثل من اذیت نشد. خدایا، این بنده محبوب توست. چرا باید بیش از همه اذیت شود؟ جواب این است که تحمل اذیت نشان دهنده این نیست که من دوستش ندارم. من چون دوستش دارم، این باید اذیت شود که پر بکشد. «البلاء للولاء». هر کسی که ولی خداست، هر کسی که به خدا نزدیکتر است بلا برایش بیشتر خواهد بود:

«هر که در این بزم مقربتر است جام بلا بیشترش می دهند»

چرا؟ آیا با او دشمنی دارند؟ آیا می خواهند بی خود اذیتش کنند؟ خیر. به دو دلیل به او مصیبت می دهند. خوب دقت کنید. این دو باید کنار هم باشند:

- ۱- مصیبت عامل رشد است.
- ۲- می دانند که او ظرفیت دارد.

خدا به مؤمن بیشتر از حد تحملش نمی دهد. اما به تدریج ممکن است ظرفیت تو را زیاد کند و مصیبت تو را هم زیاد کند. یک معلم خوب این کار را می کند. مربی این کار را می کند. مربی نمی آید همه چیز را روز اول به تو بدهد. نگاه می کند تو چقدر ظرفیت داری. اما ظرفیتت که اضافه شد، مطالب را سنگین تر می کند. خدا آن کسانی را که دوست داشته باشد، هر چه ظرفیت آنها بیشتر می شود، مصیبتشان را بیشتر می کند.

در شعاع خورشید پیغمبر، یعنی برای امت پیغمبر و برای مردم دنیا که می خواهند از تعالیم اسلام استفاده کنند، امام حسین(ع) راهی را باز کرده است. خوب این مطلب را بفهمید. فرقی را هم با عقیده اشتباه مسیحیان باید متوجه شویم.

ابتدا باید به ابن مطلب توجه کنیم که امام حسین(ع) در پیغمبر فانی است. حسین چیزی غیر از پیامبر ندارد. شیعه و سنی همه نقل کرده اند که پیامبر فرمودند:

«حسین منی و أنا من حسین»

حسین از من است و من از حسینم. معمولا اینطور تفسیر می شود که حسین از من است، یعنی فرزند من است. من از حسینم یعنی دین من وابسته به حسین است. اگر امام حسین(ع) نبود دین پیغمبر که برایش پیغمبر فوق العاده زحمت کشید و عمرش را گذاشت، باقی نمی ماند. این مطلب درست است که اگر امام حسین(ع) نبود اسلام از بین می رفت. خود امام حسین(ع) هم فرمود:

«ان کان دین محمد(ص) لم یستقم الا
بقتلی فیا سیوف خذینی»

اگر دین پیامبر جز با کشتن من باقی نمی ماند، ای شمشیرها مرا دریابید. چرا؟ حالا این هم خودش نکته دارد. امام حسین(ع) ارزشش خیلی بالا است. ارزش امام حسین(ع) قابل اندازه نیست. امیرالمؤمنین(ع) در جنگ صفین چند بار محمد حنفیه را به کارزار فرستادند. ظاهرا محمد حنفیه عرض کرد: چرا شما حسن و حسین را نمی فرستید؟ آنها برادران من هستند و شاید گفته باشد که از من هم شجاعت و قوی تر هستند. امیرالمؤمنین(ع) فرمود: تو پسر من هستی و آنها پسران پیغمبرند. امیرالمؤمنین هم باید حافظ امام حسن و امام حسین(ع) باشد.

فقط یک چیز می تواند با ارزش تر از حسین باشد و آن دین محمد(ص) است. لذا به شکل قضیه شرطیه می گوید: اگر دین محمد فقط با قتل من می تواند ادامه پیدا کند ای شمشیرها مرا دریابید. یعنی چه؟ یعنی اگر حفظ دین متوقف بر جان من نیست، جان من باید حفظ شود. اگر پای حفظ دین آمد نه تنها حسین بلکه دهها حسین ممکن است کشته شوند. همه امامان ما به خاطر اسلام شهید شدند. همه امامان ما شهید شدند. اگر حفظ اسلام نیاز دارد. باید اهل بیت اسیر شوند. چرا؟ بخاطر اینکه ارزش اسلام از همه چیز بالاتر است. لذا امام حسین(ع) در مسیر کربلا در رؤیا پیامبر را دید. ایشان فرمودند: «أَنْ لَإِذَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا أَنْ لَإِذَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا». خدا اراده کرده، یعنی چی؟ خدا اراده کرده یعنی این یک امر تکوینی است. یعنی واقعیت شده و خدا این واقعیت را تأیید می کند که راهی جز این نیست. اگر قرار است اسلام بماند حسین باید شهید شود. اگر قرار است اسلام بماند آنها باید به اسیری گرفته شوند. این برداشت، برداشتی مطابق با واقعیت بود. اشتباه نبود و

لذا این «شاء» معنایش این نیست که خدا می خواست
بزیاد این کار را انجام بدهد. این غلط است.

خداوند متعال با توجه به شرایطی که در آن زمان
بود، برداشت امام حسین(ع) را تأیید کرد. امام
حسین(ع) داشت به کربلا می رفت، پس یعنی تصمیم
گرفته بود. خدا تأیید کرد که راهی جز این نیست.
دقت فرمودید؟ برای امام حسین اینگونه رؤیاها و
احادیث نبوی بهترین عامل اطمینان قلبی بود که
تشخیصش درست بود. پس حفظ دین اینقدر ارزش دارد
که امام حسین برایش شهید می شود، امام حسینی
(ع) که پیامبر می فرماید:

«حسین منی و أنا من حسین».

معنای این حدیث خیلی بیشتر از آن چیزی است که
معمولا تصور می شود. این یک نوع اتحاد را می
رساند، یک نوع نزدیکی فوق العاده را می رساند.
یکی از مراجع بزرگ تقلید نقل کردند یکبار یکی
از اصحاب پیغمبر(احتمالا حذیفه)، مطلبی را از
امام حسین(ع) شنید. امام حسین در زمان پیغمبر
خردسال بود. وقتی پیامبر رحلت کردند امام حسین
هفت هشت سالشان بود. آن صحابی از امام حسین
سؤال می کند: این را پیغمبر به تو گفته است؟
امام حسین(ع) می فرماید: خیر. می گوید پس از
کجا می دانی؟ می فرماید: می دانم. وی خدمت
پیغمبر رفته می پرسد: این جریان چیست؟ حسین
مطلبی را دارد می گوید، ولی می گوید از شما
نشنیده است. یک چیزی راجع به اسلام دارد می
گوید، ولی می گوید از شما نشنیده است. پیغمبر
فرمود: «علمه علمی». حسین هنوز بچه است، ولی
پیغمبر می فرماید: «علم او علم من است». اینکه
ائم(ع) فرمودند هر چه ما می گوئیم از پیغمبر
می گوئیم، فکر نکنید که ائمه به طرق عادی مثل

من و شما که روایتی را از امام صادق (ع) مثلاً نقل می‌کنیم، از پیامبر روایت نقل می‌کرده‌اند. هر چه می‌گویند، از پیامبر می‌گویند، اما اینکه چگونه از پیامبر تلقی می‌کنند، دنیایی حرف دارد. دقت فرمودید؟ هر چه می‌گویند از پیامبر است. علمشان از پیامبر است، اما نه به شکل عادی که کلمه به کلمه بخواهند بنویسند و بعد در نوشتنش هم اشتباه شود. اینکه امیرالمؤمنین (ع) فرمود: پیامبر بابتی از علم بر من گشودند بعد از آن باب هزارباب گشوده شد الخ نشان می‌دهد که راه انتقال علم گفتن و نوشتن متعارف نبوده است. نه فقط «علمه علمی» اصلاً «حسین منی أنا من حسین».

بیایید زندگی امام حسین (ع) را زید ذره بین بگذارید. دوست و دشمن بیایند این کار را بکنند. ببینند می‌توانند چیزی در زندگی امام حسین (ع) پیدا کنند که بد باشد. آیا می‌شود در زندگی امام حسین (ع) یک چیزی پیدا بکنند که بگویند این یک نکته منفی است؟ یک نقطه زشت است؟ خیر. بلکه من می‌خواهم از این بالاتر بگویم. در زندگی امام حسین (ع) نه تنها هیچ نکته منفی وجود ندارد، بلکه در زندگی امام حسین هیچ نقطه تاریکی نیست. هیچ نقطه مبهمی نیست. شما حادث کربلا را مطالعه کنید. در این حادثه هیچ نقطه تاریکی نیست، یعنی اگر شما بی‌انصاف‌ترین آدم، کم‌هوش‌ترین آدم را بیاورید و این حقایق را به او بدهید، هیچ تردیدی برایش باقی نمی‌ماند که امام حسین (ع) برحق است و دشمنش باطل است. پس در زندگی امام حسین هیچ نقطه تاریکی نیست. بعضی از بزرگان، بعضی از اولیاء الله در زندگی شان نقطه منفی نیست، ولی نقطه‌هایی هست که ما نمی‌فهمیم، ممکن است نقطه‌هایی مبهم باشد. حادث کربلا به گونه‌ای است

که امام حسین(ع) را شفاف و روشن بیان می کند. لذا «إن الحسین مصباح الهدی». حسین چراغ هدایت است. هادی زیاد بوده است، اما ما برای فهم بعضی از هادی ها دچار مشکل هستیم. صبر و تحمل می خواهد. مقدمات می خواهد. حضرت خضر هادی بوده است، ولی حتی حضرت موسی نمی تواند از او استفاده بکند. مشکل نه از حضرت خضر است و نه از حضرت موسی. حضرت خضر مصباح الهدی نیست. حسین است که مصباح الهدی است. آدم بی سواد، ارمنی، یهودی، همه حسین را می فهمند.

خوب، حالا چطور از این حسین باید استفاده کنیم؟ حسین آمد و مصیبتی را تحمل کرد که در طول تاریخ هیچکس این مصیبت را نکشیده است. مصیبت امام حسین(ع) بسیار بسیار سنگین است. زیارت عاشورا را دقت کنید: «مصیبة ما اعظمها» چه بزرگ است این مصیبت! حالا اگر زیارت عاشورا حدیث قدسی باشد و خداوند بگوید: «ها اعظمها» دیگر اصلا از عقل من و شما بیرون است. مصیبتی که با عقل نمی شود درک کرد. اینقدر این مصیبت عظیم است که هنوز بعد از چهارده قرن کهنه نشده است. فکر نکنید علتش این است که ما انسانهای خیلی احساسی و عاطفی هستیم. خیر، مصیبت سنگین است. از یک طرف، کاری که انجام شده آنقدر بزرگ است و از طرف دیگر، خبائث دشمنان اینقدر زیاد بوده که این مصیبت هر چه می می گذرد، کهنه نمی شود، کوچک نمی شود. هر چه می گذرد چیزی پیدا نمی شود که آنرا تحت الشعاع قرار دهد. بیش از هزار و سیصد و سال گذشته، صد هزار سال دیگر هم اگر این دنیا ادامه پیدا کند، هیچ چیز دیگر پیدا نخواهد شد که بتواند سنگین تر از مصیبت امام حسین(ع) باشد. «جلت و عظمت». خوب، چرا امام حسین این مصیبت را تحمل کرد؟ تا اسلام حفظ شود.

چگونه ما می توانیم از این مصیبت استفاده کنیم؟ این نکته آخر من است. باید خودمان را در غم اما حسین(ع) شریک کنیم. اگر بتوانی مصیبت امام حسین را مصیبت خود تلقی کنی تو هم می توانی از مصیبت امام حسین(ع) استفاده کنی. تو که ظرفیت نداری چنین مصیبتی را تحمل کنی. یک چیز کوچک می شود جیغ و دادمان به آسمان می رود. به خدا بدبین میشوی: می گویی دعاهاى ما چه فايده اى دارد؟ چرا حاجت من داده نمى شود؟ ما تحمل مصیبت نداریم. خوب یک راه جلوی پای ما گذاشته شده که هرکس بخواهد می تواند استفاده کند. ارمنى هم بیاید استفاده کند. یهودی هم بیاید استفاده کند. کافر هم بیاید استفاده کند. وقتی می شنود بر حسین و اهل بیتش چه اتفاقی افتاده است. بیاید خودش را در مصیبت امام حسین(ع) شریک کند. شما این فراز را در زیارت عاشورا دقت کنید:

**«أسأل الله بحقكم و بالشأن الذى لكم
عنده أن يعطينى بمصابى بكم أفضل ما
يعطى مصابا بمصيبة»**

از خدا می خواهم بخاطر حقی که شما دارید، مقامی که شما در نزد او دارید و به خاطر مصیبتی که من برای شما کشیدم، بهترین چیزی که به یک آدم مصیبت زده داده، به من بدهد. إن شاء الله خدا به ما نیز بدهد. ببینید خیلی افق بالا است. نمی گوید ثواب نماز بده، ثواب قرآن بده. می گوید ثواب بزرگترین مصیبت را به من بده. عرض کردم ثواب مصیبت با چیزی قابل مقایسه نیست. می گوید: «بمصابی بکم». این خیلی مهم است.

تو باید اینطور شوی: «مصابی بکم». امروز تو باید مصیبت زده باشی. تو باید اهل مصیبت باشی. تو باید سیاه پوش باشی. تو باید عزادار باشی.

تو باید گریه کنی. نه اینکه یک گوشه بنشینی و فقط بگویی من خیلی متأسفم که این حادثه اتفاق افتاده، یا آنطور که بعضی می گویند صرفاً کنفرانس بگذاریم و یک عده مقاله ارائه دهند یا نعوذ بالله جشن بگیریم، پارتی بگیریم که امام حسین به هدف خود رسیده و شهید شده است. گاهی این حرفها زده می شود. اما حقیقت مطلب این است که تو باید صاحب مصیبت باشی. این نکته را خوب دقت کنید. هر قدر تو بیشتر صاحب مصیبت باشی، به امام حسین نزدیک تری. به اندازه مصیبتی که می کشی به تو می دهند. وقتی می گویی: «أَنْ يَعْطِينِي بِمِصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يَعْطَى مِصَابًا بِمِصِيبَتِهِ»، یعنی از خدا می خواهی بهترین چیزی که در روز قیامت به مصیبت زده ای می دهد، به تو هم بدهد. «مِصِيبَةُ مَا اعْظَمَهَا وَ اعْظَمَ رَزِيئَتَهَا فِي الْاِسْلَامِ». چه مصیبت بزرگی! و چه فاجعه ای! در اسلام هیچ چیز بزرگتر از این نبوده است.

آقا، این یک راهی است که خدا جلوی ما گذاشته است. اگر عقل ما برسد، با شریک شدن در مصیبت امام حسین بالاترین چیزها گیرمان می آید. ببینید در بعضی روایات دارد که اگر کسی صد نفر را بگیراند بعد تنزل می کند تا می رسد به اینکه اگر کسی یک نفر را بگیراند، بهشت می رود. بعد می فرماید اگر خودش گریه کند، به بهشت می رود. نهایتاً می فرماید: اگر کسی حداقل تباکی کند یعنی خودش را به گریه بزند، بهشت شامل حالش می شود. یعنی چه؟ یعنی حداقل کمترین چیزی باشد که نشان دهد تو هم غمگینی و شریک در عزا هستی. گاهی انسان اشکش نمی آید. خوب چه بهتر که بیاید. اگر نیامد خیلی غصه نخور. همینکه تو به مجلس عزا آمدی و خود را به گریه زدی، نشان می دهد تو مصیبت زده هستی. البته هر چه بیشتر

احساس مصیبت بکنی درجات بالاتر می‌رود. اینجا چیزی می‌گویم و رد می‌شوم. اگر تو مصیبت را واقعا احساس کنی، آیا می‌توانی از دشمنان حسین بیزار نباشی؟ انصاف داشته باشید. من از شما سؤال می‌کنم: آیا اگر کسی بیاید کاری که با امام حسین کردند با خود او بکنند: برادرانش را بکشند، برادرزاده اش را بکشند، خواهرزاده هایش را بکشند، جوانش را بکشند، طفلش ماه اش را بکشند. همه این کارها را انجام بدهند بعد هم اهل بیتش را اسیر کنند. آیا می‌تواند از یزیدیان تبری نجوید؟ بله، فحش نده. ما در اسلام سب نداریم. فحش نده. مؤدب باش. اما می‌توانی بگویی من واقعا مصیبت زده ام، ولی هیچ احساس منفی نسبت به دشمنان حسین ندارم. این نمی‌شود. این لازمه طبیعی محبت است.

پس باید در مصیبت حسین شریک بود. باید تو امروز عزا دار باشی. بر خلاف تصور مسیحی‌ها که می‌گویند حضرت مسیح آمد و کشته شد تا گناهان همه مسیحیان بخشیده شود، ما معتقدیم امام حسین مصیبت بسیار سنگینی را تحمل کرد، ولی اینطور نیست که هرکسی بخشیده شود. نه، هر کسی بخشیده نمی‌شود. باید ایمان داشته باشی، عمل صالح داشته باشی، زیر پرچم حسین باشی. طوری باشد که کسی به تو نگاه می‌کند نگوید این یزیدی است، این هیچ کارش به کار حسین نمی‌خورد. اما اگر رنگ و بوی حسینی داشتی امید نجات هست.

این تعبیر را دقت کنید: «أسئله أن يبلغني المقام المحمود لكم عند الله». تعبیر عجیبی است. از خدا می‌خواهم که مرا به آن مقام محمود که شما نزد خدا دارید، برساند. خدا به پیغمبرش فرمود: «و من الليل فتهجد به نافلة لك عسى أن يبعثك

ربك مقاما محمودا»^{۱۴} - نماز شب بخوان به امید آنکه خداوند تو را به مقام محمود، مقام پسندیده، برگزیند. در آخرت، پیامبر و اهل بیت مقامی دارند که همه انبیاء و اولیاء به آن غبطه می‌خورند. توی مصیبت زده برای امام حسین، می‌گویی «أسئله أن یبلغنی المقام المحمود لكم عندالله»، یعنی از خدا می‌خواهم که مرا به آن مقام محمود که شما نزد او دارید، برساند. خیلی مطلب بزرگی است. دقت فرمودید؟ یعنی تو بدون اینکه هیچ کارقابل توجهی کرده باشی، می‌توانی با پیامبر و خاندانش باشی. درست است که مؤمن هستی نماز می‌خوانی روزه می‌گیری، ولی گفتیم اینها وزن زیادی ندارد. درمقابل یک سفر طولانی که پیش روی ماست، اعمال ما خیلی کم است. اما همت را ببین. به تو می‌گویند از خدا بخواه که تو را به مقام محمودی که امام حسین و اهل بیت دارند، برساند: «أسئله أن یبلغنی المقام المحمود لكم عندالله».

چطور می‌شود به آن مقام محمود رسید؟ با همین شریک شدن در مصیبت حسین. امام حسین خودش کمک می‌کند. لذا فرمود: «سفینة النجاة». در این اقیانوس خطرناک تو که بلد نیستی شنا کنی. چی بلدی؟ دلت به چه چیزی خوش است؟ تو یک آدرس کوچک را در شهری که زندگی می‌کنی نمی‌توانی پیدا کنی. باید از چند نفر بپرسی. حالا می‌خواهی در این اقیانوس بیکران، راه را پیدا کنی؟ هزاران سال عمر می‌خواهد. این یک ذره اعمالی که ما انجام می‌دهیم. اگر هیچ گناهی هم نکنیم، حداقل باید هزاران سال عمر کنیم تا برای سفر ابدیت، برای سیر بی‌نهایت چیزی گیرمان بیاید. شما اهل

^{۱۴} سوره اسراء، آیه ۷۹.

مطالعه هستید. می دانید هر عددی را تقسیم بر بینهایت کنید، نزدیک به صفر (اپسیلون) می شود. یعنی اگر ما ده میلیارد سال هم عمر داشته باشیم، برای سفر ابدی اپسیلون است.

ما یک چیزی می خواهیم که ما را برساند. یک مرکبی می خواهیم ایمن که خیالمان راحت باشد. ما را به بیراهه نبرد و سریع نیز باشد. لذا فرمود: «سفينة الحسين اسرع» کشتی حسین سریعترین کشتی هاست. همه هادیانی که در طول تاریخ بودند، اینها همه کشتی نجاتند. اما این یک کشتی نجات مخصوصی است. این کشتی نجاتی است که سریع تر تو را می رساند. چرا؟ چون خیلی متوقف برکارهای تو نیست. خدا وکیلی، ما چقدر اهل نماز شب هستیم؟ چقدر اهل تهجد هستیم؟ چقدر اهل روزه ایم؟ چقدر اهل صدقه دادن هستیم؟ اما حداقل بیا در مصیبت حسین شریک شو. بیا خودت را سوار این کشتی کن. البته این کشتی درجات دارد. بعضی ها یک گوشه ای آن ته ها نشسته اند. بعضی شاید داخل موتور خانه جا گرفته اند. بعضی ها توی اتاقهای مجلل کشتی هستند. بسته به اعمالی که داری، بسته به آن کارهایی که قبل از سوار شدن در این کشتی کردی، درجه ای به تو می دهند. اما حداقل بیا در این کشتی سوار شو که ایمن باشی. مثل پسر نوح نشو که به حضرت نوح گفت من می توانم خودم را حفظ کنم: «ساوی الی جبل یعصمنی من الماء»^{۱۰} - من می روم به کوهی پناه می برم که من را از طوفان حفظ می کند. هیچ کوهی نیست که بتواند تو را از گمراهی حفظ کند. هیچ کوهی نیست که بتواند تو را از جهنم حفظ کند. باید سوار کشتی شد.

^{۱۰} سوره هود، آیه ۴۳.

انشاءالله خداوند متعال به ما توفیق دهد که این حیات طیبه را تجربه کنیم: «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبه»، و بعد بتوانیم سوار کشتی حسین شویم و خودمان را زیر پرچم امام حسین قرار دهیم. اگر چنین شد، دیگر نگران چیزی نباش. خودت را گول نزن. نگو صرف محبت امام حسین کافی است. نه، حسینی باش. رنگ و بویی از حسین داشته باش. ببین امام حسین برای نماز چه کار می کند. ببین امام حسین در ظهر عاشورا در حالی که دشمن حاضر نمی شود جنگ را متوقف کند، چگونه نماز می خواند. شما امروز می بینید که حتی کفار وقتی ببینند کسی نماز می خواند، احترام می گذارند. سعی می کنند سرو صدا نکنند. دشمنان امام حسین به ظاهر مسلمان بودند، ولی به نماز احترام نمی گذاردند. اما امام حسین نمی گوید که این بهانه ای باشد برای اینکه من نماز اول وقتم را از دست بدهم. به چه قیمتی؟ به قیمت اینکه برخی از اصحاب یعنی سعید بن عبدالله و زهیر جلوی امام حسین می ایستند و آماج تیرهای دشمن قرار می گیرند. اما امام حسین نماز جماعت اول وقتش را از دست نمی دهد. ما چرا اینجور از امام حسین فاصله گرفتیم؟ چطور در روز قیامت می توانیم به امام حسین نگاه کنیم و بگوییم ما شیعه شما هستیم، ولی نمازمان گاهی ترک می شود؟! عمل داشته باش و بیا سوار کشتی شو، و دیگر خیالت راحت باشد. اگر متقی بودی و سوار کشتی حسین بودی انشاءالله به فضل الهی هیچ گزندی به تو نخواهد رسید: «إن اولیاءالله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون».^{۱۶}

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

^{۱۶} سوره یونس، آیه ۶۲.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله
الطيبين الطاهرين لاسما بقیة الله في الارضين عجل الله تعالی
فرجه الشريف و جعلنا من اعوانه و انصاره و شيعته.

«رب اشرح لي صدري و يسرلي امري و احلل عقدة من لساني
يفقهوا قولي»

بحث امشب به فضل الهي بحث بسيار مهمي است و اگر
عزيزان آنچه که من گفتم قابل قبول يافتيد که چه
بهتر، و اگر قابل قبول نيافتيد فوري رد نکنيد.
يکبار ديگر بحث را گوش کنید و دربارهی آن فکر
کنيد. همیشه جاي قبول نکردن هست، ولي از اول
جبهه گرفته نشود. نگوئيد: آقا، ما طور ديگر
فهميده بوديم. تا به حال اين طور نگفته بودند.
هر وقت خواستيد مي‌توانيد رد کنید. اما بگذاريد
اول مطالب به جانتان برسد. ببينيد قلبتان آن را
قبول مي‌کند يا نه. انشاءالله، مي‌خواهم راجع به
آداب عزاداري و اينکه چگونه مي‌توان از عزاداري
استفاده کرد، صحبت کنم.

در جلسات قبل عرض شد انسان يك حيات طبيعي دارد
که اين را خداوند متعال به همه انسانها داده
است و خود همين خيلي ارزشمند است. خود همين
محافظت مي‌خواهد. خود همين احترام مي‌خواهد. حتي
خود انسان نمي‌تواند حيات طبيعي‌اش را از بين
ببرد و يا حتي به آن ضرر بزند، مثلاً ما
نمي‌توانيم غذايي بخوريم يا کاري کنیم که به
سلامت ما ضرر بزند ولو اينکه ممکن است به اصل
حياتمان آسیب وارد نکند، يعني انسان نميرد، ولي
سلامت انسان ضرر ببيند. اما از اين مهم‌تر، حيات
طبيعه است که با ايمان و عمل صالح به دست مي‌آيد.

آن کسی که بتواند این حیات طیبه را تحصیل کند، هم در **بعد علم**، هم در **بعد قدرت و فعالیت**، و هم در **بعد اراده**، از افق مادیات بالا می‌رود. این سه مؤلفه حیات باید همیشه در ذهنمان باشد.

کسی که حیات طیبه دارد، علمش از محدوده مادیات می‌گذرد، یعنی علمش فقط به این چیزی نیست که جلوی چشمانش است یا لمس می‌کند یا به گوشش می‌رسد. او چیزهایی را درک می‌کند که افراد دیگر درک نمی‌کنند. این می‌تواند به طرق مختلف باشد. گاهی خدا به طور مستقیم به قلبش الهام می‌کند. یا گاهی نیز از همان چیزی که دیگران شنیده‌اند و از آن فقط یک ظاهری را فهمیده‌اند، او لایه‌هایی از معنا را می‌فهمد که آنها نمی‌فهمند. گاهی می‌شود روی یک کلام چند لایه معنا سوار کرد، مثلاً ما می‌توانیم با هم قرار بگذاریم که هر وقت من به شما گفتم آب می‌خواهم، غیر از اینکه شما برای من آب بیاوری، بروی و ماشین را هم در پارکینگ نگاه کنی. حال اگر بگویم آب می‌خواهم، دیگران فقط یک چیز می‌فهمند، ولی شما پیام دوم من را هم می‌گیری. ممکن است هم زمان با یک نفر دیگر نیز قرار گذاشته باشم که وقتی می‌گویم آب می‌خواهم او برود و به فلان جا تلفن بزند. او هم می‌رود و آن کار را انجام می‌دهد. آب هم می‌آید. کسانی که خیر ندارند، فقط می‌بینند که تقاضای آب شد و آب آورده شد، ولی از پیغام‌های دیگر بی‌خبرند. خداوند متعال معانی فراوان و متعددی را در قرآنش قرار داده است. در روایت دارد که برای قرآن بطنی است، برای بطن قرآن نیز بطنی است تا هفتاد بطن. البته از همین کلمات باید به آن بطن‌ها رسید. اینکه بعضی‌ها می‌آیند و تفسیرهایی از قرآن می‌کنند که با ظاهر قرآن هیچ تناسبی ندارد، غلط است. اما از همین ظاهر الفاظ، از

همین کلمات می‌توان خیلی چیزها فهمید که افراد عادی نمی‌فهمند. آن کس که حیات طیبه دارد، پیامها را می‌گیرد. آن کس که حیات طیبه ندارد، همین ظاهر را می‌شنود و خیلی هم ممکن است برایش تکراری و خسته کننده باشد. نعوذ بالله ممکن است بگوید این یک کلام عادی است.

قرآن افقش خیلی بالاست. یک مؤمن حتی در کلام انسانهای عادی نکاتی دستگیرش می‌شود که یک فرد معمولی دستگیرش نمی‌شود. اصطلاحی هست که پیر در خشت خام چیزی را می‌بیند که جوان در آینه نمی‌بیند. گاهی یک نفر حرفی می‌زند و ما محتوای تحت اللفظی آن را می‌فهمیم. اما کسی که اهل معنی باشد، چیزهای فراوانی می‌فهمد. شنیده‌اید که یکی از اعضاء سازمان مجاهدین به نجف رفته و چند روزی برای امام با استناد به قرآن و نهج البلاغه مواضعشان را مطرح می‌کرد. امید آنها این بود که بتوانند تأییدیه از امام بگیرند، ولی امام گفت این عقاید شما اسلامی نیست. او قرآن و نهج البلاغه می‌خواند، اما امام گفت مرام شما اسلامی نیست.

پس مؤمن چون حیات طیبه دارد، چیزهایی را درک می‌کند که دیگران درک نمی‌کنند یا از طریق الهام مستقیم و با با ژرف بینی و بصیرت. شاید گاهی این تجربه را کرده باشید که احساس می‌کنید در و دیوار دارد به شما پیام می‌دهد. گاهی شما دنبال چیزی هستید، یک مرتبه کسی که خودش هم خبر ندارد، چیزی می‌گوید و شما جواب خودت را پیدا می‌کنی. گاهی یک بچه چیزی می‌گوید و انسان می‌فهمد که باید چکار کند. این گیرندگی روح مهم است. اگر روح گیرنده نباشد روشن‌ترین حرفها را هم که بزنی متوجه نمی‌شود. اگر روح گیرنده باشد پیامهای غیرمستقیم را هم می‌گیرد. فعلاً نمی‌خواهیم

وارد این بحث شویم. اگر فرصتی شد راجع به این موضوع مطالعه کنید. از جمله خداوند در آن حدیث معروف قرب نوافل فرمود که وقتی بنده ام واجبات را انجام می‌دهد بعد نوافل را انجام می‌دهد سرانجام محبوب من می‌شود و وقتی که محبوب من می‌شود، «**كُنْتَ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ**» من گوش او می‌شوم که با آن گوش می‌شنود. وقتی خدا گوش شما بشود آیا در آن وقت هیچ حقیقتی از شما پنهان می‌ماند؟ «**و كُنْتَ بَصْرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ**» من چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند. چنین کسی همه چیز را می‌بیند. لذا آدم باید جلوی اینجور افراد که می‌رود مواظب باشد، چون باطنت را می‌بینند در روایت دارد: «**اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَانَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ**» مواظب تیزبینی مؤمن باشید چون او با نور خدا می‌بیند. لذا هر وقت جلوی آدم‌های معنوی می‌روید قبلش «یا ستار» بگویید که باطن شما را نبیند. ان شاء الله، خدا باطن شما را می‌پوشاند.

پس حیات طیبه معرفت انسان را زیاد می‌کند. فعالیت انسان را هم زیاد می‌کند در همین حدیث قرب نوافل دارد که «**وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا**»، یعنی من دست او می‌شوم که با آن حمله می‌کند. این دست خداست که می‌تواند بت‌ها را بشکند. ابراهیم خودش نمی‌توانست این کار را انجام دهد. دست خداست که از آستین ابراهیم بیرون آمده است. قرآن می‌فرماید: «**وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى**»^{۱۷}. وقتی تیر به هدف می‌خورد فکر نکن که خودت زد. به خصوص در کارهایی که جنبه‌های غیرعادی و فوق العاده دارد، این امر بسیار واضح است. اما اگر مؤمن چشمش باز باشد می‌فهمد که همه چیز از خداست.

^{۱۷}سوره انفال، آیه ۱۷.

آدمی اگر حیات طیبه داشته باشد فعالیت و قدرتش زیاد می‌شود و می‌تواند کارهایی را انجام بدهد که دیگران نمی‌توانند انجام بدهند، مثلاً می‌تواند به اذن خدا بیمار را شفا بدهد. در حدیث آمده است: **«عبدی اطعنی اجعلک مثلی»** - بنده من از من اطاعت کن من تو را مثل خودم قرار می‌دهم. در ادامه می‌فرماید: **«من هر وقت چیزی را بخواهم می‌گویم: (کن) پس آن می‌دهم که هر وقت چیزی خواستی بگویی: (کن) پس آن چیز موجود شود»**. انسان می‌تواند به این جا برسد. ولی ما چون چندان اینگونه افراد را ندیدیم، آدم درست کم دیدیم، خودمان هم که اهل این چیزها نیستیم، ممکن است به سختی باور کنیم، ولی اینها هست. انسان می‌تواند در همین دنیا به چنین مقاماتی برسد. البته در بهشت که مسلم است: **«فیها ما تشتهیه الانفس»**. در بهشت هرچه بخواهند همانجا برایشان حاضر می‌شود. حیوة طیبه همان حیات بهشتی در دنیا است. همین جا هرچه بخواهد، برایش حاضر می‌شود. منتهی انسانی که اینطور هست، نمی‌گوید: **خُب، من این جا می‌نشینم و پایم را دراز می‌کنم تا صبح به صبح مثلاً نان سنگگ گرم و چای آماده برای من حاضر شود**. انسان دارای حیات طیبه برای رضای خدا کار و فعالیت می‌کند و اراده اش نیز قوی می‌شود.

کسی که حیات طبیعی دارد، اراده اش محدود به خورد و خوراک و اینطور چیزها است. اما فردی که به حیاط طیبه رسیده است، اراده اش معنوی و نورانی می‌شود. او می‌خواهد در کل عالم هستی نورانیت را پخش بکند. خیلی دیدش وسیع است. او می‌خواهد همه مردم دنیا را به خدا نزدیک کند.

حالا انسانی که به این مرحله می‌رسد، یکی از پیچیده ترین و مشکلترین کارها برایش حفظ تعلق

خاطر به این دنیاست. چون این آنقدر آن سویی شده، که دیگر برایش خیلی سخت است که بتواند به این دنیا توجه کرده و حق امور اینجا را هم ادا کند. لذا بعضی از افرادی که به این مرحله می‌رسند، خیلی به امور ظاهری این دنیا توجه نمی‌کنند. البته باید توجه بکنند، ولی به خاطر اینکه کامل نیستند، بعضی وقتها نمی‌توانند حق این دنیا را ادا کنند، مثلاً یکی از بزرگان که اسم نمی‌برم، خانه دخترش را هم نمی‌توانست پیدا کند. چرا؟ چون روح خیلی منصرف به آن طرف است و این چیزها توجهش را جلب نمی‌کند. دقت کردید؟ البته این یک مرحله انتقالی است و اگر یک مقدار جلوتر برود، آنوقت حق اینجا را هم ادا می‌کند و مثل امیرالمؤمنین می‌شود که وقتی فقیر می‌آید و تقاضا می‌کند، در بین نماز انگشتر را به او می‌دهد، بدون اینکه از خداوند غافل شود. این یعنی وحدت در عین کثرت. اما انسانهایی که تازه وارد این مرحله می‌شوند، خیلی برایشان سخت است که بین این دو جمع بکنند. اما کمال به این است که مثل پیغمبر در اوج روحانیت و معنویت باشد، ولی حق این دنیا را هم کامل ادا کند و حتی به کوچکترین جزئیات این دنیا هم توجه کند: از پیراستگی ظاهر که چهره اش را در آب یا آینه نگاه کند تا اینکه همیشه معطر باشد. به همه اول سلام بکند و غیره. روح آنجاست، ولی حق این جا را هم ادا می‌کند.

البته گاهی انسانهای برجسته بخاطر دلایل مختلف در روزها یا ساعات آخر عمر توجهشان از این دنیا منصرف می‌شود. کسانی که ندانند، فکر می‌کنند اینها هوش و حواسشان را از دست داده‌اند. خیر، این هوش و حواسش را از دست نداده است. حقیقت مطلب این است که این روح توجهش آن سویی شده

است. علامه طباطبایی در چند روز آخر عمر با کسی حرف نمی‌زدند، مثلاً همین‌جور کنار پنجره ای می‌نشستند و نگاه می‌کردند. آیه الله امینی می‌گفتند که در همان روزهایی که جواب کسی را نمی‌دادند، من از ایشان درباره‌ی خودسازی پرسیدم ایشان سه بار فرمود: مراقبه، مراقبه، مراقبه، یعنی کشیک نفست را بکش، مراقب نفست باش. ایشان که چند روز بود، حرف نمی‌زد و انگار متوجه چیزی نمی‌شد یا غذا جلویش می‌آوردند، نمی‌خورد و برمی‌گرداندند، چطور این سؤال را فهمید؟ چون این یک امر معنوی بود. آب و غذا و اینها نبود. این مطلب را خودم از آیه الله امینی شنیدم. درباره آیه الله حجت که از مراجع قم بودند، مرحوم آیه الله احمدی میانجی گفتند که ایشان هم در اواخر عمر خود با کسی حرف نمی‌زد. اگر هم کسی حرف می‌زد ایشان جواب نمی‌داد، مثلاً آقا حالتان خوب است؟ چایی بیاورم؟ غذا بیاورم؟ هیچ جواب نمی‌داد. یک نفر اهل علم که زیرک بود، گفت: من الآن امتحان می‌کنم. گفت: آقا نان سوخته حکمش چیست؟ آیا می‌شود خورد یا نه؟ آقا مرجع است و وظیفه اش این است که حکم شرعی را بیان کند، لذا جوابش را داد. آقا اصلاً با هیچ کس حرف نمی‌زد، ولی جواب این سوال را داد. این جریانات همه مربوط به بزرگان علما و مراجع است. آیه الله امامی کاشانی راجع به حضرت امام می‌گفتند که امام آن ساعات آخر با کسی صحبت نمی‌کردند، مثل حالتی که روح رفته باشد. تصور می‌شد که شاید امام دیگر توجهی به اطراف ندارد. ایشان می‌گفتند: وقت نماز شد. من به امام گفتم: امام وقت نماز است. مدت زیادی بود که امام چشمانش بسته بود و اصلاً حرف نمی‌زد، ولی ناگهان لبانش به حرکت درآمد. روح توجهش از این دنیا منصرف شده و به چیزهای مادی توجه نمی‌کند. اما اگر چیزهای معنوی باشد، ممکن است توجه بکند.

این حیات طیبه که باید در همین دنیا ان‌شاءالله کسب کنیم، با ایمان و عمل صالح به دست می‌آید: ﴿من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنجینه حیوة طیبة﴾. راهی جز این هم ندارد. بعضی وقتها ما فکر می‌کنیم، کار پیچیده است. ورد و ذکر نمی‌خواهد. شما خدا را اطاعت کن، بندگی کن. اگر به جایی رسیدی که ورد یا ذکر خاصی لازم شد خدا خودش برایت درست می‌کند. تو آن قدم اولش را که طاعت و بندگی است، انجام بده. چرا آن چیز ساده را که همه می‌دانند، انجام نمی‌دهی و دنبال یک چیز پیچیده می‌گردی؟ خودت داری راه را برای خودت مشکل می‌کنی! این شبیه سؤال بنی اسرائیل است. خداوند فرمود: بروید گاوی را ذبح کنید. آنها مرتب سؤالات مختلف را طرح می‌کردند. می‌گفتند: رنگش چطور باشد؟ وزنش چطور باشد؟ چاق باشد؟ لاغر باشد؟ اگر همان اولین گاوی را که می‌دیدند، کشته بودند کار تمام بود. خداوند خیلی راحت می‌فرماید: ﴿من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنجینه حیوة طیبة﴾. عمل صالح انجام بده. عمل صالح چیست؟ برو رساله را بخوان می‌فهمی. عمل صالح چیست؟ برو کتاب اخلاق بخوان ببین عمل صالح چیست. ایمان هم داشته باش. به همه جا می‌رسی. بله مراحل می‌رسد که انسان نیاز به توصیه‌های خاصی دارد، آن هم حتماً خداوند برایت جور می‌کند. آیه الله انصاری همدانی از عرفای بزرگ که استاد آیه الله دستغیب و آیه الله نجابت بوده است، یکبار از همدان به پاکستان می‌رود، آنهم دهها سال پیش. می‌گویند: چرا شما به پاکستان رفتید؟ ایشان می‌فرماید: یک نفر آنجا در سیر و سلوک به جایی رسیده بود که نیاز به کمک داشت و من مأمور شده بودم تا به او کمک کنم. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿والذین جاهدوا فینا لنهدینهم

سبلنا^{۱۸} خداوند هدایت می‌کند هرکس را که تلاش می‌کند. ما می‌گوییم به من بگویید تلاش کنم، مثل کسی که غذا در دهانش نمی‌گذارد و منتظر است کسی بیاید در دهانش بگذارد. این نمی‌شود. تلاش را باید بکنی. زحمت بکشی. اگر واقعاً به جایی رسیدی که ابهامی بود، آنجا خداوند خودش دستگیری می‌کند. وظیفه خدا هدایت است، وظیفه امام زمان (عج) هدایت است. هرکس به هر حدی که ظرفیت دارد، آنها هدایت می‌کنند. امکان ندارد کسی ظرفیت هدایت داشته باشد و هدایت نشود. مشکل این است که ما از ظرفیتمان استفاده نمی‌کنیم. ظرفیتمان را افزایش نمی‌دهیم و فقط نشسته ایم. این نمی‌شود.

پس راه چیست؟ ایمان و عمل صالح. در آیه دیگر نیز فرمود: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾** - ای مؤمنین به حرف خدا و پیامبر وقتی که شما را به چیزی که شما را زنده می‌کند، دعوت می‌کند، گوش دهید. این آیه خیلی روشن است و هیچ ابهامی ندارد. فردای قیامت به سرمان می‌زنیم که اینها که خیلی واضح بود. من از همان اول بلوغ بلد بودم. راست بگو، دروغ نگو، نماز اول وقت بخوان، خمس بده، به پدر و مادرت احترام بگذار، به بزرگتر خودت احترام بگذار، نگاه به نامحرم نکن. می‌گوید همه اینها را که من بلد بودم و با این وجود در همین‌ها گیر داشتم. شاید یکی از جوهی که به روز قیامت یوم التغابن و یوم الحسرة می‌گویند، همین است که انسان می‌بیند کارهایی را انجام نداده که بلد بوده و کار پیچیده‌ای نبوده است. بعد گفتیم اگر ما بخوایم الگویی هم داشته باشیم که با نگاه کردن به او دیگر کاملاً مسئله برای ما شفاف و

^{۱۸}سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

روشن شود، پیامبر و اهل بیت هستند. لذا می
گوییم: **«اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم»**

در اینجا درباره امام حسین بحث کردیم. گفتیم
یکی از نعمتهایی که خدا قرار داده است، یکی از
هدایت‌هایی که خدا قرار داده تا ما بتوانیم راه
را پیدا کنیم، امام حسین است و گفتیم که امام
حسین **مصباح الهدی** است، چراغ هدایت است، یعنی
در هدایتش هیچ ابهامی و تاریکی نیست. گفتیم مثل
حضرت خضر نیست که حتی حضرت موسی هم نمی‌تواند او
را بفهمد. امام حسین مصباح الهدی است. آدم بی
سواد هم او را می‌فهمد. آدم غیرشیعه و حتی
غیرمسلمان هم او را می‌فهمد. امام حسین با تحمل
مصیبت عظیم راه میان بری را باز کرده است.
سفینه النجاة بودن امام حسین نیز خاص است که در
تعبیر دیگری دارد: **سفینه الحسین اسرع**. راه،
شریک شدن در مصیبت امام حسین است: **«ان یعطینی
بمصابی بکم افضل ما یعطی مصاباً بمصیبتہ»**. اینها
را در جلسه روز عاشورا بحث کردیم.

حالا بحثی که امشب می‌خواهم طرح کنم، این است که
آداب شریک شدن در مصیبت امام حسین چیست؟ چطور
من می‌توانم بگویم مصیبت زده‌ام؟ چطور می‌توانم
بگویم که من هم سوار این کشتی شده‌ام؟ قطعاً شرط
اول تقوی است که در این هیچ شکی نیست. اما خود
آداب این عزا چیست؟

بحث را با مقدمه‌ای شروع می‌کنم. خداوند متعال حق
است: **«ذلک بأن الله هو الحق»**^{۱۶} خداوند حق است. به چه
معنا؟ یعنی خداوند متعال همه آن چیزی است که

^{۱۶}سوره حج، آیه ۶ / سوره لقمان، آیه ۳۰.

هست، یعنی هرچه حقیقت دارد، به خدا برمی‌گردد. هرچیزی هم که نیست به ساحت ربوبی راه ندارد. یعنی باطل آنجا راه ندارد. آن کاری هم که ما باید بکنیم، کاری است که باید با واقعیت و با حق سازگار باشد. لذا اینکه می‌گویند حقیقت یعنی آن چیزی که باید انجام داد و واقعیت یعنی آن چیزی که هست، خیلی تفکیک قشنگی نیست. حقیقت یعنی آن چیزی که هست و آن چیزی که باید مطابق با او عمل کرد. مثلاً الآن این جا هوا سرد است. این یک حقیقت است. از سوی دیگر، ما باید در هوای سرد بخاری روشن کنیم. این **باید** مطابق با آن **واقعیت** یا **حقیقت** است. اگر هوا سرد است پس باید بخاری روشن کرد. اگر هوا گرم است نباید بخاری روشن کرد. شما نمی‌توانی بگویی من با قطع نظر از اینکه هوا سرد است یا گرم است، می‌گویم باید بخاری را روشن کرد. آدم عاقل اینطور صحبت نمی‌کند.

به هر تقدیر، خدا حق است، صرفاً به معنای اینکه «خدا هست» نمی‌باشد. ما نیز هستیم، ولی نمی‌توانیم بگوییم: «نحن الحق». خدا حق است، یعنی هرچه واقعیت هست، به او بستگی دارد: **ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ** هر چیزی هم که با خداوند متعال هماهنگ باشد، با اراده تکوینی و اراده تشریحی خداوند هماهنگ باشد، آن هم حق می‌شود. خداوند به پیامبر اکرم می‌فرماید: **﴿أَنَا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ﴾**^{۲۰} ما تو را به حق فرستادیم، یعنی مأموریت تو این است که باید در خدمت حق باشی. نمی‌توانی یک ذره در پیام خداوند تصرف کنی. قرآن می‌فرماید: **﴿لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَثْوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ**

^{۲۰}سوره بقره، آیه ۱۱۹ / سوره فاطر، آیه ۲۴.

لقطعنا منه الوتين خداوند می‌فرماید: پیامبر هم اگر بخواهد حرفهایی را از خودش بر خدا ببندد با دست راست که نماد قدرت است، او را می‌گیریم و رگ گردنش را می‌زنیم. خداوند شوخی ندارد. این هشدار به ما است، و گرنه پیغمبر که این کار را نمی‌کند. خود خدا می‌فرماید: **﴿و ما ينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحى﴾** پیامبر هرچه می‌گوید طبق خواست الهی است، ولی خدا می‌خواهد من و تو حواسمان جمع شود. توی آخوند، توی مسئله‌گو، توی مدّاح، توی مسلمان که می‌روی به اسم اسلام این طرف و آن طرف صحبت می‌کنی و چه بسا سوادش را هم نداری، حواست را جمع کن. در سفر اولی که ما به رم رفته بودیم، تعداد زیادی از مسلمانان را از کشورهای مختلف دعوت کرده بودند. یکی از میزبانان یک بار گفت ما قبلاً یهودی‌ها را هم دعوت کرده‌ایم. از او پرسیدم شما چه فرقی احساس کردید؟ او در پاسخ به دو چیز اشاره کرد: نکته اول اینکه یهودیان در مورد **کوشر** (غذای حلال برای یهودیان) خیلی حسّاس بودند و ما مجبور بودیم برای رعایت حال آنها علاوه بر استفاده از گوشت مخصوص، حواسمان را جمع کنیم که مثلاً در یخچال لبنیات را کنار فرآورده‌های گوشتی نگذاریم. نکته دوم که برای من خیلی تکان دهنده بود، این بود که می‌گفت مسلمانان هرکدامشان به اسم اسلام صحبت می‌کنند. هر مسلمانی که حرف می‌زند می‌گوید: اسلام این را می‌گوید. اما یهودی‌ها هر کدامشان که حرف می‌زدند، می‌گفتند من نمی‌توانم از طرف یهودیت صحبت کنم. من فقط حرف خودم را می‌زنم. الآن ما زیاد با این پدیده روبرو هستیم که افراد کم اطلاع و البته در بسیاری موارد با حسن نیت، در مجامع مختلف، حتی در مجامع دانشگاهی یا دینی بین المللی به نمایندگی از اسلام صحبت می‌کنند و

این مشکل آفرین می‌شود. خداوند می‌فرماید: حتی اگر پیامبر هم بیخود صحبت کند من رگ حیاتش را قطع می‌کنم.

ممکن است گفته شود ما این همه حرف زدیم و رگمان هم قطع نشده است. جواب این است که رگ حیات طیبه‌ات قطع شده است و خبر نداری. با این حرفهای بیخود که می‌زنیم، رگ حیات طیبه قطع می‌شود. روزی اصحاب به پیغمبر گفتند: یا رسول الله! ما وقتی با شما هستیم خیلی حالمان عالی است و احساسات معنوی خیلی خوبی داریم. اصلاً دنیا برایمان بی ارزش می‌شود، ولی تا از اینجا بیرون می‌رویم، عوض می‌شویم. پیغمبر فرمودند «لولا تکثیر فی کلامکم و تمریج فی قلوبکم لسمعتم ما اسمع و لرأیتم ما اری» - اگر نبود این حرفهای اضافی که می‌زنید و آن چیزهای بیخودی که در فکرتان و قلبتان می‌چرخانید، شما هم همان چیزی را که من می‌شنوم می‌شنیدید و آنچه را که من می‌بینم می‌دیدید. البته منظور این نیست که پیامبر می‌شدید، بلکه یعنی چشم غیب بین شما باز می‌شد. برای داشتن چشم غیب بین لازم نیست پیغمبر بود. مؤمن هم چشمش باز می‌شود. اینقدر حرفهای بیخود می‌زنیم که حیات طیبه از بین می‌رود. فکر و خیالات بیخودی راجع به مردم می‌کنیم. سوءظن پیدا می‌کنیم. هزار جور مشکل داریم. شما جلوی اینها را بگیر، حرف زیادی نزن، حرف غیر مفید نزن، فکر بیخودی نکن، همان نماز و روزه‌ات را داشته باش، محبت امام حسین را داشته باش، ببین به کجاها می‌رسی.

این را زیاد از علامه طباطبایی و ایشان هم از آیه الله قاضی نقل کرده‌اند که ایشان قریب به این مضمون فرموده است: اگر کسی نمازش را اول وقت خواند و به مقامات معنوی نرسید مرا لعنت کند.

یعنی چه؟ یعنی کار پیچیده‌ای نیست. شما داری مرتب به خودت سم می‌دهی. ما فکر می‌کنیم باید از بیرون چیزی بیاوریم. نه بابا، نمی‌خواهد چیزی بیاوری. لطفاً چیزی نیاور. بگذار آن پاکی و آن فطرت الهیات بماند. همان نماز برایت کافی است. همان روزه و محبت اهل بیت تو را رشد می‌دهد. این سم‌هایی که ما اضافه می‌کنیم ما را نابود می‌کند. این گناهان و حتی حرف‌هایی که ممکن است گناه نباشد، ولی بیخود است، لغو است، نمی‌گذارد روح آزاد باشد. اگر ما مرتب چیزی در دهانمان بگذاریم و ببلعیم خوب معده بیمار می‌شود. روح هم همینطور است، وقتی ما مرتب حرف می‌زنیم یا به حرف بیخود گوش می‌دهیم، خوب این روح مریض می‌شود.

بنابراین انسان اگر حرفی هم می‌خواهد بزند باید این حرف حق باشد. خداوند به پیامبرش هم می‌فرماید: **«انا ارسلناک بالحق»** - مأموریت تو بر اساس حق آغاز شده است. تو هم باید با حق آن را ادا کنی. درست شد؟ ائمه هم همینطور هستند. ائمه هم یک ذره باطل در کارشان نیست. شیعه و سنی نقل کرده‌اند: **«علي مع الحق و الحق مع علي»**. اگر علی ارزش دارد، به این دلیل است که باحق هماهنگ است و حق هم با او همراه است. ارزش علی اینگونه نیست که خدا آنقدر او را دوست دارد که اگر کار باطل هم انجام دهد، اشکال نداشته باشد. اینطور نیست که کسی بگوید اولیاءالله چون مقرّبند، هرکاری انجام دهند اشکالی ندارد، بعضی صوفی‌ها و یا فرقه‌ها می‌گویند مراد ما یا امام ما آنقدر مهم است که اگر حتی شراب بخورد یا قمار بکند یا نماز نخواند اشکالی ندارد. او دیگر مثل آب کر است که نجاست در آن اثر نمی‌گذارد. اینها اصلاً نفهمیده‌اند. اگر کسی در این عالم ارزشی دارد به این است که با حق هماهنگ باشد. اجمالاً باید عرض

کنم عبودیت هم همین است. عبودیت جز این نیست. عبودیت یعنی هماهنگی با حق. تو اهل حق باش، یعنی پیرو حق باش. وقتی افتخار علی این است که با حق هماهنگ است، چطور میشود من شیعه علی و شیعه امام حسین بگویم که من هرکاری خواستم میکنم یا هرچه خواستم میکنم، چون آقای من خیلی بزرگ است. بابا خود آقای تو یعنی رسول الله را خداوند میفرماید: اگر یک کلمه حرف باطل بزند نابود میشود: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَثْوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾^{۲۱} تو چطور میتوانی بگویی من چون آقایم بزرگ است هرچه گفتم اشکال ندارد. گناه میکنم و امام حسین همه را درست میکند یا حضرت علی همه را درست میکند. کجا چنین چیزی ممکن است؟ آیا این اصلاً با منطق جور درمیآید؟ این با عقل جور درمیآید؟ با دنیایی که بر حقانیت بنا شده است و ذره ای باطل در آن راه ندارد، جور درمیآید؟ چنین چیزی امکان ندارد. آن چیزی که هست این است که ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾ ایمان داشته باش عمل صالح داشته باش و اما به طور طبیعی کوتاهی‌هایی هست و اعمال ما نیز کم و ناقص است. این تلاش را برای هماهنگی با حق انجام بده آن وقت آنها میتوانند دستت را بگیرند، تو را بالا ببرند، نه اینکه بگویی ما هر کاری خواستیم میکنیم و امام حسین درست میکند. امام حسین نمیتواند این کار را بکند. خدا این کار را نمیکند. مگر امام حسین از خدا مهربانتر است؟ اگر قرار بود این کار شدنی باشد خود خدا این کار را میکرد. باید ما با تبعیت، اطاعت، حق محوری، حق گفتن و حق شنیدن به خودمان رنگ و بوی حسینی بدهیم تا امام حسین

^{۲۱}سوره حاقه، آیات ۴۴ تا ۴۶.

دستمان را بگیرد. ما باید جوری زندگی کنیم که وقتی مردم و عقلاء عالم به ما نگاه می‌کنند، بگویند این شخص حسینی است، این فرد شیعه حسین است، شیعه علی است، این مسلمان است. اما کسی که هیچ کارش به آنها نمی‌خورد و فقط به اسم بگوید من شیعه هستم، کافی نیست.

حالا اگر ما در عزای امام حسین این حقایق را رعایت کردیم و با حق محوری در مصیبت امام حسین شریک بودیم، آنقدر این مصیبت عظیم است که می‌تواند ما را نجات داده و به مقامات بالا برساند. حالا سؤال این است: شرکت در مصیبت امام حسین چگونه می‌تواند به حق باشد؟ مطلب اول این است که کسانی که دارند مصیبت را بازگو می‌کنند، مطالب غیرواقعی و باطل نگویند من آخوند یا آن کسی که مداح است، ذاکر است، هرکه هست، هرچه می‌گوید، حق باشد. این اولین نکته است و همه چیز در اینجا خلاصه نمی‌شود، گرچه ما در خود همین مشکل داریم. مرحوم میرزا حسین نوری صاحب مستدرک وسائل الشیعه و استاد حاج شیخ عباس قمی کتابی به نام **لؤلؤ و مرجان** دارد. اصلاً فلسفه اینکه ایشان این کتاب را نوشته، این بود که دروغ‌های فراوان راجع به نهضت امام حسین در مجالس و منابر بیان می‌شد. در این کتاب که به تعبیر مؤلف «در آداب پله اول منبر» است، ایشان بر این مطلب تأکید می‌کنند که باید در بیان مطالب دقت فراوان کرد تا هیچ مطلب خلاف واقعی گفته نشود.

من از شما سؤال می‌کنم حق چگونه تشخیص داده می‌شود؟ آیا اگر من هر چیزی را که شنیده‌ام بگویم، حق است؟ خیر، این حق نمی‌شود. در روایت دارد که بین حق و باطل چهار انگشت فاصله هست. پرسیدند چگونه؟ اشاره کردند: فاصله بین گوش و چشم چهار انگشت هست، یعنی فاصله بین آنچه

می‌شنوی و آنچه می‌بینی. آنچه می‌شنوی باطل است و آنچه می‌بینی حق است. به صرف شنیدن که نمی‌شود اکتفا کرد. باید دید از چه کسی شنیدی؟ او چه کسی بوده؟ چقدر دقت داشته است؟ او چقدر حواسش جمع بوده است؟ چقدر اهل مطالعه بوده است؟

مطلب دوم این است که آنچه می‌گوییم گفتنش هم باید حق باشد، یعنی سزاوار و شایسته هم باشد. من اگر یک مطلب درست را به جا نگویم، این باز هم حق نیست. حرف درست را باید در جای درست بزنم تا حق باشد. ببینید چقدر مفهوم حق وسیع است. اگر حرف درست را در جای حق نزنم این حق نیست. آن حرفی که در این محل گفتنش درست است، ممکن است اگر من در یک جمع غیرمسلمان بروم بگویم درست نباشد. آن حرفی که در یک منبر فرض کنید در بازار تهران می‌شود گفت اگر بیایم مثلاً در منچستر بگویم ممکن است حق نباشد. درست هست کاذب نیست، اما حق هم نیست. فرقی روشن است یا نه؟ آیا می‌توان گفت بیان هر واقعیتی ولو اینکه بیانش مضر باشد یا موجب ایذاء مؤمنین و بندگان خدا گردد، سزاوار است؟ آیا اگر من در مجلسی که برای بحث مثلاً درباره‌ی اخلاق پزشکی تشکیل شده است، بحث درباره‌ی ریاضیات بکنم و یا در مجلسی که برای نونهالان و خردسالان است درباره‌ی فیزیک و شیمی صحبت کنم، این سزاوار و شایسته است؟ آیا می‌توانم بگویم چون مطلب خلاف واقع نگفتم، پس هرچه گفتم حق است. آیا اگر مادری فرزندی را از دست داده است و من بی‌مقدمه بگویم فرزندت مرده است و جزئیات مثلاً تصادف نابهنجار فرزندش را بیان کنم، این حق است؟ آیا اگر او سگته کند و جان بدهد، من مقصّر نیستم. آیا نه اینست که غیبت که از گناهان کبیره است، بیان واقعیتی درباره‌ی مؤمن است که او نمی‌خواهد برملا شود. پس این چه

منطق غلطی است که بعضی فکر می‌کنند هر حرفی را که مطابق واقع باشد می‌توان در هر جا و مکانی مطرح کرد. خیر، چنین نیست. آنچه درست است، آنچه مناسب شرایط است، آنچه با نیازها سنخیت دارد، باید گفته شود. این مطلب خیلی مهم است. بعضی‌ها چه در میان عوام و چه در میان روشنفکران فکر می‌کنند هرچه که درست است آدم باید هر جا که رسید بگوید.

در مورد ذکر مصائب اهل بیت نیز بعضی چیزها درست است، اما نباید همه جا گفت، چون کسانی ممکن است باشند که اشتباه بفهمند. ممکن است ما چیزی را بگوییم طرف به جای اینکه استفاده معنوی کند، اصلاً حواسش پرت می‌شود. در ذهنش می‌خواهد تحلیل کند که آیا اصلاً چنین چیزی می‌شود؟ نمی‌شود؟ اصلاً ممکن است ذهنش از حادثه کربلا بیرون برود. این نکته‌ای است که باید دقت شود به خصوص در مجالسی که در خارج از کشور برگزار می‌شود. البته امروزه آنقدر ارتباطات قوی شده است که اگر کسی حتی در قم یا تهران یا کاشان منبر می‌رود یا مداحی می‌کند باید حواسش باشد که این ممکن است همه جا پخش شود. الآن به هیچ وجه نمی‌توان محرمانه ماندن را تضمین کرد. امروزه حتی دستگاه‌های اطلاعاتی نمی‌توانند یک جلسه را مخفی نگه دارند و مطالب و گاهی فیلم جلسه به بیرون نفوذ می‌کند. آنها که آنهمه سیستم دارند و کنترل می‌کنند، نمی‌توانند مخفی نگه دارند. شما دیدید فیلم اعدام صدام همه جا پخش شد، در حالی که قرار بود مخفی بماند. امروز ما خیلی باید حواسمان باشد. باید چیزی را بگوییم که درست باشد، یعنی هم واقعیت داشته باشد و هم گفتنش به جا، متناسب و سزاوار باشد.

حالا آن کسی که عزاداری می‌کند باید چه بکند؟ او هم باید به حق عزاداری کند. این هم خودش مراتبی

دارد. اولاً وقتی دارند مصیبت را می‌گویند، شما بی تفاوت ننشینید یا همینطور تماشا کنید. گاهی سخنران یا مداح می‌خواهد مصیبت بخواند، افراد به او خیره می‌شوند و از مطلب غافل می‌شوند. اینکه شرکت در مصیبت نشد. حداقل این است که آدم تباهی می‌کند، یعنی اگر گریه‌اش نمی‌آید، حال فرد مصیبت زده را به خود بگیرد. انسان باید سعی کند تا دلش بسوزد. بهترین راهی که بفهمی آیا با امام حسین گره خورده‌ای یا نه، گریه است. این یک آزمون است. تا شما دلتان برای کسی نسوزد، نمی‌توانید برایش گریه کنید. می‌توانید برایش بخندید. مثلاً کسی موفقیتی به دست آورده است، شما برایش می‌خندید. خندیدن راحت است، اما گریه راحت نیست. گریه وقتی حاصل می‌شود که انسان دلش بسوزد، مگر کسی هنرپیشه باشد. متأسفانه در این مجالس هم گاهی ممکن است گریه‌ها نمایشی باشد. همینطور اگر کسی منافق باشد، ممکن است ظاهری گریه کند، چون در تعابیر دارد که یکی از خصوصیات منافق این است که گریه‌اش دست خودش است و هر وقت خواست گریه می‌کند. شما گول گریه کسی را نخورید. اگر دیدید من گریه می‌کنم فوراً نگو حاج آقا چقدر حالش خوب است و معنوی است. اصلاً کاری نداشته باش. از آن طرف هم نگو که حاج آقا دارد ریا می‌کند. ولش کن. چکار داری؟ سرت در کار خودت باشد. موقع جلسه هم سعی کن جایی بنشینی که اطرافیانت تو را نشناسند. سرت در کار خود باشد؛ نه تو آنها را بشناسی و نه آنها تو را بشناسند. قضاوت نکن نه از این طرف، نه از آن طرف. نه اگر کسی گریه کرد و پیراهنش را پاره کرد، بگو این دلش سوخته است و نه اینکه بگو این ریاکار است. حواست جمع باشد. روز قیامت از شما نمی‌پرسند که چرا قضاوت نکردی.

بهر تقدیر، اگر غصه‌دار باشی این مهم ترین چیز است، یعنی جوهره و لبّ شرکت در مصیبت امام حسین غصه است، اندوه است، حزن است. اگر به مرحله گریه رسید خدا را شکر، و اگر نرسید باز هم خدا را شکر کن که لااقل غصه و خزن را داری و بعداً هم فکر بکن که چرا نمی‌توانی گریه کنی. اینکه آدم نمی‌تواند گریه کند ممکن است علل مختلفی داشته باشد. گاهی حب دنیا است و گاهی چیزهای دیگر. البته گاهی نیز ممکن است دلیل منفی هم نداشته باشد. به هر حال، این بحث دیگری است. غصه مهم ترین چیز است. اگر غصه نمی‌خوری خیلی باید در فکر و نگران باشی. حالا گاهی گریه‌ات نمی‌آید. به هر حال، انسان حالتهایش متغیر است: گاهی گریه‌اش می‌آید و گاهی خیر. نگذار خود همین، حالت را بگیرد. اما غصه را حتما داشته باش. در شب قدر نیز گاهی انسان گریه‌اش نمی‌آید. نگذار همین حالت را بگیرد. اما توجه و توبه را داشته باش.

غصه با چه چیزی حاصل می‌شود؟ غصه با معرفت حاصل می‌شود. تو سر زدن با چه حاصل می‌شود؟ گاهی بی معرفت هم حاصل می‌شود. انسان تا معرفت نداشته باشد، دلش نمی‌سوزد و به خصوص گریه نمی‌تواند بکند. اما می‌تواند فریاد بزند یا توی سر بزند یا پیراهن پاره کند و مانند آن. اگر آن غصه و اندوه باشد جوهره و لبّ مصیبت زدگی به دست آمده است. اگر به گریه نیز برسد در آن صورت می‌توانی مطمئن شوی که حزن رشد کرده و پخته شده است. حزنی که به مرحله بلوغ و کمال برسد گریه می‌آورد. ببینید در روایات ما چقدر بر گریه بر امام حسین یا حتی تباهی تکیه شده است. من به یاد ندارم که در روایات تکیه بر سینه زدن بکنند یا تکیه بر زنجیر زدن بکنند یا تکیه بر توی سر زدن بکنند. نمی‌خواهم اینها را نفی کنم. به

نفی و یا اثباتش کار ندارم. ما خودمان هم سینه می‌زنیم (البته آن جورش را که فکر می‌کنیم معقول است). اما آنچه در روایات بسیار بر آن تکیه شده، چیست؟ گریه بر حسین. چرا؟ چون گریه نشان می‌دهد که تو غصه خوردنت برای امام حسین به حد بلوغ رسیده است. بعد فرموده اند اگر نتوانستی گریه کنی لااقل تباهی کن خودت را به گریه بزن چون باز نشان می‌دهد که تو غصه دار هستی. درست شد؟ چیزی که بیش از این انجام شود جزو جوهره عزاداری نیست. هرکسی طبق فرهنگ خودش می‌تواند کارهای دیگری هم انجام دهد. یکی ممکن است در فرهنگ خودش سینه بزند، یکی ممکن است بنشیند و عزاداری کند، یکی ممکن است راه برود و عزاداری کند، یکی ممکن است شعر بخواند، یکی ممکن است نثر بخواند. افراد ممکن است کارهای مختلفی طبق فرهنگشان انجام دهند. تا موقعی که کار غیرحق و باطلی انجام ندهند، هیچ اشکالی ندارد. اما اگر کار خلاف حق یعنی خلاف شرع یا خلاف اخلاق یا خلاف ادب انجام دهند، اشکال دارد.

تو می‌خواهی غصه‌ات را نشان بدی؟ بسیار خوب، به هر صورتی می‌خواهی نشان بده. فقط دقت کن که به صورتی باشد که حق است. اما گریه کلید است. گریه طلا است. یادم نمی‌رود چند سال قبل فیلمی را در تلویزیون از حضرت آیه الله گلپایگانی نشان دادند که مربوط به اواخر عمر ایشان بود. من هیچوقت یادم نمی‌رود. ایشان روی صندلی نشسته بود و در حضورشان روضه می‌خواندند. ظاهراً تازه از سفر به خارج برای معالجه برگشته بودند و بعد از مدت کوتاهی نیز رحلت نمودند. هیچ تکان نمی‌خوردند، ولی اشک‌هایشان پایین می‌آمد. با خود گفتم این مرد چقدر باید در دلش غصه باشد که بدون هیچ حرکتی اشکش جاری است، چون ما معمولاً باید مقداری

تکان بخوریم و یا باید یک نغمه‌ای باشد یا یک مداح حرفه‌ای باشد، تا بتوانیم گریه کنیم. حالا این هم در حدی که باطل نباشد و چیز باطل نگویند، خوب است و می‌تواند اعانه بر نیکی باشد. اما من دیدم ایشان همین‌جور نشسته است، هیچ تکانی هم نمی‌خورد، اشک از چشمانش می‌آید. یا شما حضرت امام را به یاد دارید. به محض اینکه مرحوم کوثری اسم امام حسین را می‌برد، حضرت امام بدون اینکه سر و صدا بکنند یا لازم باشد کاری بکنند، شدیداً گریه می‌کردند.

پس اصل حزن و غصه است و کمال آن به گریه و اشک است. اگر کار دیگر هم انجام می‌دهی خیلی خوب است، دستت درد نکند و اجرت با امام حسین، ولی مراقب باش که همه چیز به حق باشد. فکر نکن این چیزها اصل است. اینها اصل نیست. اصل غصه و حزن ناشی از معرفت است.

حالا اگر ما توانستیم به حق عزاداری کنیم چه چیزی به دست می‌آوریم؟ در صحبت‌های روز عاشورا با اشاره به این فراز از زیارت عاشورا: «**اسئله أن يبلغني المقام المحمود لكم عند الله**» توضیح دادیم که در آخرت چه چیزی به دست می‌آوریم. اما الآن چه چیزی عائدمان می‌شود؟ در زیارت عاشورا داریم که «**أن تجعلني في مقامي هذا ممن تناله منك صلوة و رحمة و مغفرة**». این چیزی است که در دنیا باید گیرت بیاید. دقت می‌فرمایید که «**أن تجعلني في مقامي هذا**» مربوط به آخرت نیست. همین الآن که نشسته‌ایم و یا ایستاده‌ایم و عزاداری می‌کنیم، باید صلوات، رحمت و مغفرت الهی شامل حال ما شود. این غیر از «**اسئله أن يبلغني المقام المحمود**» است. این از همین الآن باید شروع شود. خدایا از همین الآن من را از آن کسانی قرار بده که از جانب تو به آنان صلوات و رحمت و مغفرت

میرسد. پس اگر می‌خواهی ببینی شریک در مصیبت امام حسین شده‌ای یا نه؟ خداوند عزاداریات را قبول کرده است یا نه؟ ببین این صلوات و رحمت و مغفرت را می‌توانی احساس کنی یا نه؟ حالا ببینیم صلوات و رحمت و مغفرت یعنی چه؟

«صلوات» یعنی درود. درود خدا یعنی چه؟ آیا منظور این است که خدا بگوید درود بر تو؟ نه. قرآن این مطلب را به روشنی بیان کرده است. قرآن می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ - خدا کسی است که بر شما صلوات می‌فرستد با فرشتگانش تا شما را از ظلمات به سوی نور خارج کند. این یعنی اگر خدا بر تو صلوات بفرستد تو از ظلمات به نور می‌روی. این مگر همان حیات طیبه نیست. شب شام غریبان دیدیم که حیات طیبه توام با نورانیت است: ﴿اَوْمِنُكَانَ مِثْلًا فَاحْيِينَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مِّثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...﴾^{۲۲} پس اگر عزادار امام حسین باشی حیات طیبه پیدا می‌کنی. نگو: حاج آقا این‌ها را بافته است. من نمی‌گویم. دقت کن ببین قرآن می‌گوید. کاری به شیعه و سنی نداریم. قرآن می‌گوید وقتی که خدا صلوات بفرستد، نور برای ما می‌آید. اتفاقاً در روایتی پیغمبر می‌فرماید: «هرکس صلوات بر من بفرستد خدا بر او صلوات می‌فرستد». این نشان می‌دهد صلوات هم نور می‌آورد، چون وقتی خدا بر تو صلوات بفرستد، نور می‌آید.

پس گریه بر امام حسین باید برای شما نور بیاورد. باید حیات طیبه بیاورد. درست شد؟ باید

^{۲۲}سوره انعام، آیه ۱۲۲.

احساس کنی که داری از ظلمات بیرون می‌روی. باید احساس کنی یواش یواش چشمت دارد عوض می‌شود، گوشه عوض می‌شود، زبان‌ت عوض می‌شود، فکرت عوض می‌شود، قلبت عوض می‌شود، نیتت عوض می‌شود. اخلاقت عوض می‌شود. یواش یواش این را باید احساس کنی. البته ممکن است احساس کردنش کمی طول بکشد. چون چشم باطن بین ما باز نیست. آنکس که چشم باطن بینش باز باشد همان لحظه می‌فهمد که تو فرق کرده‌ای. عرض کردم قضیه یکی از طلبه‌ها به نام شهید ردانی را که خدمت یکی از بزرگان رفته بود. ایشان می‌گوید آن نوری که هرروز داشتی نیست. ایشان می‌گوید امروز زیارت عاشورا نخوانده‌ام. چون صلوات خدا آن روز به او نرسیده نور نیامده است.

«و رحمة»: رحمت خدا هم باید دریافت شود. رحمت خدا چه می‌کند؟ رحمت خدا یعنی چه؟ رحمت خدا خیلی کارها می‌کند. **بسم الله الرحمن الرحيم**. همه هستی به رحمت خدا وابسته است. اصولاً ایجاد عالم هستی با رحمت خداست. حتی آنجایی هم که خدا عذاب می‌کند، عذابش هم رحمت است. جمله «یا من سبقت رحمته غضبه» معنایش فقط این نیست که خداوند غضبناک هم می‌شود، اما رحمتش از غضبش بیشتر است. نه، «سبقت رحمته غضبه» یک معنایش هم این است که رحمت هست و چون رحمت هست، گاهی هم عصبانی می‌شود. به طور خلاصه، می‌توان گفت در عالم آب از آب تکان نمی‌خورد جز با رحمت خدا.

من و شما هر قدر هم بنشینیم درباره رحمت خدا حرف بزنیم کم است. اخیراً تحقیقی درباره صفات خدا در قرآن انجام دادیم و تمام صفاتی را که در قرآن به شکل خبر یا حال یا صفت آمده است، استخراج و دسته بندی کردیم تا ببینیم خود خدا در قرآن خودش را چگونه معرفی کرده است. همانطور که می‌دانید برخی مخالفان اسلام در غرب می‌گویند

خدای اسلام خدای خشمگین و مستبد است. ما دیدیم ۵۹۸ بار در قرآن روی رحمت خدا تکیه شده است. البته این غیر از افعالی است که دلالت بر رحمت می‌کند و یا آیاتی که به طور غیرمستقیم دلالت بر رحمت می‌کند. این یک نکته کلیدی است و باید در ذهنتان باشد که رحمت خدا بسیار بیشتر از سایر اوصاف خداوند در قرآن آمده است. بعد از رحمت نوبت به معرفت، قدرت، فعال بودن و حکمت می‌رسد. کل موارد مربوط به غضب و مجازات خیلی کمتر است. خدای اسلام این است.

شما ببینید سوره حمد فاتحه کتاب یعنی آغاز کتاب است این سوره حمد خلاصه اسلام است و خیلی اهمیت دارد. در این همه سوره که در قرآن هست تنها سوره‌ای که بدون آن نمی‌توان نماز خواند، سوره حمد است: «**لا صلوة الا بفاتحة الكتاب**». دیباچه قرآن است و طبعاً باید خیلی خلاصه و گزیده باشد. در این مجال محدود که خدا می‌خواهد اصل و اساس همه چیز را بیان کند، می‌فرماید: **بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين** بعد دوباره می‌فرماید: **الرحمن الرحيم**. شما اگر فرصت خیلی کمی داشته باشی و قرار باشد پیغامی را بدهی به خود می‌گویی حداقل حرفهای تکراری را کنار بگذارم. اما خدا در این جای محدود چهار بار روی رحمت خودش تکیه می‌کند. حالا غیر از اینکه آن ربوبیتش هم به خاطر رحمت است. معلوم می‌شود این تکرار از روی ضرورت است. یعنی مردم اگر می‌خواهید بفهمید خدای اسلام کیست؟ بدانید که خدای رحمن و رحیم است.

پس همه خیرات از رحمت خداست. خوب، حالا که روشن شد همه کارها را رحمت انجام می‌دهد، یکی از کارهایی که این رحمت انجام می‌دهد، این است که

تو را حفظ می‌کند. رحمت خدا انسان را حفظ می‌کند. در روایتی راجع به کسانی که پسر دار و دختر دار می‌شوند، فرمودند: پسر نعمت و دختر رحمت است. یعنی چه؟ فرمودند: یعنی نعمت را باید مواظبش باشی - پسر را باید مواظبش بود و در روز قیامت هم **﴿تُسألُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾** اما دختر رحمت است، یعنی تازه تو را حفظ می‌کند. البته نه اینکه دیگر لازم نیست مواظب دخترتان باشید، بلکه مقصود این است این قدر این دختر رحمت خدا را متوجه خانواده شما می‌کند که شانس محفوظ ماندن خودش و شما خیلی بیشتر است. لذا کسانی که پسر دارند باید خیلی مواظب باشند. پس رحمت کارهای مختلفی می‌کند یکی از کارهایی که می‌کند این است که انسان را حفظ می‌کند: حفظ از خطا و حفظ از گناه.

آیا می‌دانید در مقابل رحمت چیست؟ یکی از مقابلهای رحمت لعنت است. این بحث مفصلی است. من اینجا از باب نمونه آیات متعددی را یادداشت کرده‌ام که برایتان ثابت کنم که وقتی قرآن می‌گوید لعنت یعنی دوری از رحمت خدا و به دنبالش خیلی جاها مطرح شده که قلبشان قساوت پیدا می‌کند یا به قلبشان مهر می‌خورد. کسی که از رحمت خدا دور بشود، نمی‌تواند حق را تشخیص بدهد و به سوی منجلا ب می‌رود. لعنت معنایش این است. یک آیه‌ای هم هست که خیلی عجیب است: **﴿ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا﴾**^{۲۲}، یعنی کسانی که خداوند و رسولش را اذیت می‌کنند، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت می‌کند و برای ایشان عذاب خوارکننده‌ای فراهم کرده است. در دنیا دور از رحمت خدا هستند و لذا هرکاری ممکن است بکنند. دقت کردید؟ کسی که از

^{۲۲}سوره احزاب، آیه ۵۷.

رحمت خدا دور باشد هرکاري ممکن است انجام دهد. آيا شما فکر ميکنيد من و شما دشمنان امام حسين را لعنت ميکنيم. آنها ملعون بودند. اگر ملعون نبودند که آن کارها را نميکردند. ملعون بودند که آن کارها را ميکردند وگرنه چطور ميشود آدمي که ملعون نيست آن کارها را بکند. خدا راجع به اصحاب سبت ميفرمايد: **«لَعْنَاهُمْ»** اينها را ما لعنت کرديم بعد بوزينه شدند، مسخ شدند، يعني آنقدر خطاکاري کردند که لعنت شدند و ميمون شدند. آن کساني که آمدند کربلا و در مقابل امام حسين، يعني در مقابل ولي خدا ايستادند و پافشاري بر باطل کردند و - **«هَلِكُ مِنْ هَلِكٍ عَنْ بَيْنَةٍ»** - ملعون و هلاک شدند. وقتی که ملعون شدند ديگر هيچ چيز نميفهمند. در ظاهر بوزينه نشدند، اما در باطن از بوزينه هم بدتر بودند. لذا شما تعجب نکنيد که چگونه آن کارها را کردند. کليد فهمش اين است که آنها مسخ شده بودند، ملعون شده بودند. اگر کسي ملعون نباشد امکان ندارد چنان کارهايي انجام بدهد. پس شما فکر نکن که ما داريم الآن لعنتشان ميکنيم، ما داريم خبر ميدهيم که اينها لعنت شده اند. وقتی هم که ميگوييم خدايا آنها را لعنت کن يعني آنها ملعون و دور از رحمت تو بوده اند و من اين را فهميده ام و به جا و درست مي دانم و چون از جنائت آنها بشريت دارد همين طور لطمه مي بيند، اين لعنت هم بايد ادامه يابد.

خب، خدا ميگويد هرکس خدا و پيغمبر را اذيت کند، **«لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»**. درست است؟ به مناسبت عرض کنم که همه گفته اند پيامبر فرمود: **«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي»**. هيچ چيز هم آدم نميخواهد بگويد. بعضي جاها صلاح نيست ما چيزي بگوييم. بايد وحدت را حفظ کنيم. اين را من با کمال وجود قبول دارم و به شدت معتقدم که

وحدت مسئله اساسی ماست. ولی لااقل خودمان بلد باشیم. این قرآن است. قرآن می‌فرماید: **﴿ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا والآخره﴾** اصلاً نمی‌خواهد شما چیزی بگویید. فقط سوال کنید که آیا کسی پیامبر را با آزار فاطمه اذیت کرد یا خیر؟ هیچ اهانت هم نکنید. امیرالمؤمنین در جنگ صفین متوجه شدند برخی از یارانشان معاویه و طرفدارانش را سب می‌کنند، یعنی به آنها فحش می‌دهند. سب یعنی حرف بی ادبانه زدن و این درست نیست. امیرالمؤمنین فرمود: **«انی اکره لکم ان تکونوا سبّابین»** - من دوست ندارم شما فحش بدهید. زمان جنگ است. طرف مقابل هم معاویه است که هرکاری حاضر است بکند، حتی اگر بستن آب باشد و می‌خواهد این‌ها را بکشد. اما باز هم حضرت می‌گوید: فحش ندهید. ادب علی را ببین. **«لکنکم لو وصفتهم حالهم و ذکرتم اعمالهم»** بگویید اینها چکار کردند بعد هم تازه با این حال می‌گوید دعا کنید **«اللهم اصلح ذات بیننا و بینهم اللهم احقن دماءنا و دماءهم»** - خدایا بین ما آشتی برقرار کن. خدایا خون ما و خون اینها را حفظ کن. حالا آیا این جایی می‌گذارد که من شیعه علی بخوام دشمنی درست بکنم؟! بنده این را به شدت معتقدم و این را خدمت به دشمنان اهل بیت می‌دانم که کسی بخواهد کاری بکند که باعث دشمنی بین شیعه و سنی بشود. حداقل ما نباید این کار را بکنیم. اما مطلب را باید بفهمیم: **﴿ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا والآخره﴾**

بنابراین، رحمت انسان را حفظ می‌کند. رحمت انسان را رشد و پرورش می‌دهد. ربوبیت خدا نیز از رحمت او است. در مقابل رحمت لعنت است. آیات را نوشته‌ام، ولی فرصت نیست که برایتان بخوانم.

«و مغفرة» یعنی گناهان مرا هم ببخش. پس نور به من بده. حفظم کن که دیگر گناه و خطا نکنم. مغفرت هم بده، یعنی تا الآن هر گناهی کرده‌ام، پاکش کن. اگر تو درست برای امام حسین عزاداری کنی باید این را احساس کنی. حالا ممکن است در یک جلسه احساس نکنی، حداقل ده روز که می‌آیی عزاداری می‌کنی، دیگر باید این را احساس کنی که نورانی شدی، از سنگینی گناهان بیرونی آمدی و احساس کنی که برای تو مخالفت با هوای نفس آسانتر شده است. نماز خواندن برایت آسانتر شده است. مهربانی کردن به دیگران برایت آسانتر شده است. اینها را باید بتوانی احساس کنی. دقت فرمودید؟ اصلش این است که از همان لحظه هم شروع می‌شود: «ان تجعلني في مقامي هذا ممن تناله منك صلوة و رحمة و مغفرة».

خب بنابراین ما باید یک چنین عزاداری‌ای بکنیم جوهره‌اش را هم عرض کردم حزن است، و پختگی و بلوغش هم گریه است. چیزهای دیگر هم جزو جوهره عزاداری نیست. اگر در خدمت آن باشد و به حق باشد، اشکال ندارد.

مطلب دیگر این است که در عزاداری سفارش خود امام حسین را نباید فراموش کرد. ببینید امام حسین به حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) و اهل بیت در جاهای مختلف چه گفته است. از جمله در مقتل / بی‌مخف که قدیمی‌ترین و چه بسا معتبرترین مقتل است، آمده است: حسین نگاهی به خواهر کرد و فرمود: **خواهرم (این بعد از آن است که حضرت شعر یادهر اُف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل را خواند و زینب غش کرد بعد به هوش آمد)، شیطان شکیبایی و بردباریت را نگیرد. بعد از آنکه حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) بیهوش شد و بعد دوباره که به هوش آمد، امام حسین بر صورتش آب ریخت و به خواهرش**

فرمود: «ای خواهرم، تقوای الهی را پیشه کن و به واسطه دلگرمی‌هایی که خداوند به صابرين داده خویشتن داری نما ... ای خواهر تو را قسم می‌دهم (ببین امام حسین دارد حضرت زینب را قسم می‌دهد) - و شما به قسم من وفادار باش - وقتی که از دنیا رفته‌ام برای من گریبان‌ت را پاره نکن. به خاطر من صورتت را نخراش».

گریه چی؟ گریه بکن. گریه مشکل ندارد. گریه باید بکنی، اما صورتت را نخراش، گریبان‌ت را پاره نکن. امام رضا به ابن شیب فرمود: «یا ابن الشیب، ان كنت باکیاً فابک علی الحسین» - هر گاه گریه می‌کنی بر حسین گریه کن. کسی با گریه نه تنها مخالفت ندارد، بلکه تمام تأکیدها روی گریه است. اما این کارها چیست که در برخی مجالس انجام می‌دهند. همین دیروز فیلمی را دیدم که در ایران مداحی لباس بچه‌ای را می‌کشد و احتمالاً پاره می‌کند. اینها چیست؟ هرکاری که بخواهد خلاف چیزی باشد که امام حسین به حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) فرمود، اشکال دارد. ببینید حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) ام المصائب است، ولی امام حسین او را قسم می‌دهد که این کار را نکن. این برای احدي حجت باقی نمی‌گذارد - هرکس می‌خواهد باشد - که بیاید کاری به اسم عزای امام حسین بکند که امام حسین حضرت زینب را از آن نهی کرده است.

ممکن است شما بگویید اینها در آن حالت دیگر حالیشان نمی‌شود و لذا مسئولیتی ندارند. من قبول دارم که ممکن است کسی به حالتی برسد که حالیش نمی‌شود، اما اینکه مجوز نمی‌شود. خب، سعی کن به آن حالت نرسی. قبل از اینکه به آن حالت برسی، از مجلس بیرون برو و آب به صورتت بزن. هوشیار شو تا کاملاً بفهمی داری چه می‌کنی. خدا می‌فرماید:

﴿لاتقربوا الصلوة و انتم سكارى﴾. شما اهل اندیشه هستید. نماز ستون دین است. چرا می‌گویید: وقتی که مست هستی نماز نخوان؟ ملاک چیست؟ ﴿حتی تعلموا ما تقولون﴾ وقتی نماز بخوان که می‌فهمی چه می‌گویی، یعنی وقتی کنترل داری، وقتی هوش داری. وقتی من نمی‌فهمم که چه می‌گویم و به حالتی رسیده‌ام که احساسات و عواطف بر من غلبه کرده است، نباید دیگر منبر بروم باید پایین بیایم. اگر مداح شور گرفته است خیلی خوب. ولی اگر احساس کرد که دیگر الآن در اوج احساسات است و ممکن است کار ناسازی انجام دهد باید ادامه ندهد، نه اینکه خوشحال شود که من دیگر الآن مستمسی پیدا کرده‌ام که کارهایی بکنم که در حالت عادی نمی‌توانستم. نگو من با نیت خالص می‌خواهم این کار را انجام دهم، مگر حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) نیتش خالص نبود که امام حسین او را قسم می‌دهد.

هرکس به جایی رسید که احساس کرد نمی‌داند چه می‌گوید و یا چه می‌کند، همانجا متوقف شود. بیرون برود آبی به سر و صورتش بزند، دو رکعت نماز بخواند. البته اگر واقعاً اینقدر مصیبت زده هستی! من نمی‌دانم همه اینهایی که به این مرحله می‌رسند اینقدر مصیبت زده باشند. اگر اینقدر مصیبت زده هستی باید مثل آیه الله گلپایگانی باشی که همینطور نشسته هم که باشی، اشکت بیاید. خیلی‌ها از اینها ممکن است یک قطره اشک هم نریزند. البته بعضی‌ها ممکن است اشک هم بریزند، و ما به ایشان خیلی ارادت داریم. اما وقتی دیگر نمی‌دانی داری چه می‌گویی و نمی‌دانی داری چه می‌کنی و لیش کن. این دیگر از نماز که بالاتر نیست. می‌گوید نماز را وقتی حواست نیست که چه می‌گویی نخوان. آقا این مسئله دو دو تا چهارتا است. بحث

هم نکنید. فکر کنید. اگر قبول دارید چه بهتر و اگر قبول ندارید فردا روز قیامت من دیگر اتمام حجت کردم. من به شما گفتم. فقط هم هدفم اینجا نیست، یعنی می‌خواهم این پیام به جاهای دیگر هم برود.

پس عزاداری امام حسین می‌خواهد حیات طیبه بیاورد، می‌خواهد نور بیاورد. مگر می‌شود چیزی که نور می‌آورد جنون بیاورد؟ امام حسین باید دیوانه‌ها را عاقل کند، بیماران را شفا بدهد، حیوانات را باید حیات انسانی بدهد. این یعنی چه که من سگ حسینم. یعنی چه؟ اول فکر کن چه می‌گویی. این ادبیاتی است که بیشتر از تصوف آمده است. شعرایی که بیشتر تحت تأثیر تصوف بوده‌اند اینها را مطرح کرده‌اند: جنون، سگ و دیوانه. شما یک جا را به من نشان بدهید که بگوید حب خدا باید به مرحله‌ای برسد که انسان جنون پیدا کند. در قرآن و یا روایت صحیح نشان بدهید که حب پیغمبر به انسان جنون می‌دهد. بالعکس حب نورانیت می‌دهد، عقل می‌دهد، معرفت می‌دهد، حیات می‌دهد. کجا جنون می‌دهد؟ مگر نعوذ بالله امام حسین می‌خواهد دور خودش سگ جمع کند که می‌گویی من سگ حسین هستم. یعنی چه؟ بله من غلام حسینم من نوکر حسینم. اما مگر سگ ارزشی دارد؟ چوپان هم چند تا سگ دارد. آیا امام حسین هم نعوذ بالله آمده تا یک مشت سگ دور خودش جمع کند. من می‌دانم که نیت تو این نیست، اما خب حواست جمع باشد که چه می‌گویی. اگر کسی از بیرون بیاید و گوش بدهد، چي می‌فهمد؟ می‌گوید آقا یک عده‌ای می‌گویند ما دیوانه‌ایم و سگیم و این کارها را می‌کنند که بعداً هم وقتی در حالت عادی باشند، نمی‌کنند. ببین در عزاداری یک کاری باید بکنی که اگر در آن حالت احساسی هم نبود قبول داشته باشی. می‌توانی آن کار را در

حالت عادي انجام بدهي درست؟ ميگويي نه من آن موقعي که اين ليوان را توي سرم زدم، در اوج احساسات بودم، خب بيخود در اوج احساسات بودي. کارت اشتباه است. من بايد کاري براي امام حسين انجام بدهم که وقتي در نهايت هوشياري، در نهايت معرفت، در نهايت نورانيت هستم آن کار را ميکنم، نه کاري که ديگر وقتي که عقلم تعطيل است و احساسات بر من غلبه کرده است، ميکنم.

خب، پس امام حسين يک نعمت بزرگ الهي است که خدا در اختيار ما قرار داده است و ما مسئوليم و نبايد کاري بکنيم که باعث ناراحتي امام زمان (عج) بشود. من شيعه نبايد کاري بکنم که اگر يک غيرشيعه به مجلس ما بيايد، زده بشود. اين يعني شما داري مصباح المهدي را پنهان و تاريک ميکني. مصباح المهدي بايد نورش به همه برسد. تو چرا داري حجاب ميشوي؟

و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

پرسش و پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلوة علي رسول الله و آله الطيبين الطاهرين

س.۱: آیا امام حسین می‌دانستند که در کربلا چه اتفاقی خواهد افتاد یا نه؟ در هر دو صورت توضیح دهید.

ج: بله حضرت می‌دانستند. حتی در مکه قبل از خروج علناً گفتند: «كأني باوصالي تنقطعها عسلان الفلوات بين النواويس و كربلا»، یعنی گویا من می‌بینم که مفاصلم را درندگان بیابان در سرزمینی میان نواویس و کربلا از هم جدا می‌کنند. بعد هم فرمودند: «من كان باذلا فينا مهجته و موطننا علي لقاء الله نفسه فليرحل معنا»، یعنی هرکس حاضر است در راه ما خون سر خود را بدهد و خود را برای ملاقات با خدا آماده کرده، با ما سفر کند. همانا که من فردا صبح حرکت خواهم نمود.

پس شهادت حضرت و یاران کاملاً مسلم بوده و حضرت قطعاً می‌دانستند. البته این دانستن معنایش این نیست که بگوییم حضرت خودکشی کرده است و این با آیه ﴿لَاتَلْقُوا بآيديكم الي التهلكه﴾^{۲۴} منافات دارد. کشته شدن حضرت در صورتی هلاکت می بود که حضرت برای چیزی کشته می‌شد که ارزش جان دادن نداشت. وقتی اسلام در خطر باشد و حفظ اسلام به کشته شدن امام حسین باشد، امام حسین می‌رود و کشته می‌شود. آگاهانه هم می‌رود و افتخار هم می‌کند: «ان كان دين محمد لم يستقم الا بقتلي فيا

^{۲۴}سوره بقره، آیه ۱۹۵.

سیوف خذیني». افزون براین، امام حسین که نرفت خودش را به کشتن بدهد. امام حسین در صحنه رفت و تا آخرین لحظه هم از خودش دفاع کرد. همه تاکتیک‌های نظامی را هم به کار برد. حتی برای لشکر کوچک خود میمنه، میسره و علمدار معین کرد و در حد توانش دفاع کرد.

س.۲: چرا در انتهای زیارت عاشورا، آل ابی سفیان، آل زیاد و آل مروان لعنت می شوند، با اینکه امکان دارد در نسل اینها افراد مومن وجود داشته باشد. قبلاً نیز گفته بودیم، امکان دارد از صلب میت، حی بیرون بیاید و از صلب حی، میت؟

ج: آل منظور فرزندان بیولوژیکی نیست. آل پیغمبر چه کسانی هستند؟ هرکس که فامیل پیغمبر باشد یا رابطه خونی با پیامبر داشته باشد که آل پیغمبر نیست. ابولهب هم عموی پیغمبر بود، اما آل پیغمبر که حساب نمی‌شود. در رابطه با پسر حضرت نوح قرآن می‌فرماید: **«أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»**^{۲۰}، یعنی پسر از اهلت نیست. گفته می‌شود یک نفر از اموی‌ها که شیعه امام صادق بود، به حضرت عرض کرد: من نگرانم، زیرا این همه بنی امیه لعن می‌شوند و من نیز از نسل آنها هستم. امام فرمود: **«أنت أموي منا اهل البيت»**، یعنی تو اموی هستی، ولی از ما حساب می‌شوی.

آل بنی امیه یا آل مروان، یعنی حزب بنی امیه و حزب مروان، یعنی کسانی که مرام بنی امیه و مروان را دارند. در طرف مثبت هم همینطور است. مثلاً داریم: **«السلمان منا اهل البيت»**. آیا سلمان قوم و خویش پیامبر بود؟ پس آل مروان یعنی هرکس که

^{۲۰}سوره نوح، آیه ۴۶.

مرامش مثل مروان است. حالا اگر کسی باشد که به لحاظ ژنتیکی یا بیولوژیکی از ذریه مروان است، ولی آدم خوبی است این لعن شاملش نمی‌شود، نه اینکه شاملش می‌شود و ما تخصیص می‌زنیم. آل مروان یعنی پیروان مروان.

۳.س: با توجه به روایات متعددی که در مورد بخشش و عفو پیامبر و ائمه در کتب هست، سبّ بنی امیه در فقه اسلامی چه حکمی دارد؟ فلسفه آن را بگویید؟

ج: گفتیم اصلاً سب نداریم. سب یعنی فحش دادن، ناسزا گفتن، که ما نداریم. اسلام می‌گوید حتی کسی که باید برود اعدام شود حق نداری به او بی احترامی بکنی. حتی اگر قاتلی را می‌خواهند اعدام کنند، نمی‌توانی به او بی احترامی بکنی. خیلی محترمانه به او بگویند شما باید اعدام شوید. شاید همین برخورد در لحظات آخر باعث تحوّل درونی او شود. به هر حال، این حکم اسلام است. آیه الله احمدی میانجی از یک قاضی که عالم پیر و خیلی باحالی بود، تعریف می‌کردند. مثلاً گاهی بعضی پسر و دخترها را می‌گرفتند و پیش ایشان می‌بردند. ایشان می‌گفت عزیزانم شما چرا می‌روید کار حرام می‌کنید؟ شما می‌توانید بروید ازدواج کنید. می‌خواهید خودم الآن برای شما صیغه عقد بخوانم؟ البته دختر باید اجازه پدرش باشد، منتهی چند شلاق هم باید به شما بزنم که دیگر از این کارها نکنید.

مجازات اسلامی که از روی عصبانیت نیست. قاضی نباید عصبانی شود. عامل اجرای حکم نباید عصبانی شود. این ارزش ندارد. تو داری حکم خدا را اجرا می‌کنی، نه اینکه بخوای تشفی خاطر پیدا کنی.

حتی پدر و مادر هم اگر موقعی لازم شد با بچه‌شان برخورد کنند (البته اسلام اجازه نمی‌دهد بخواهی کار تنیدی بکنی) همان هم باید از روی عصبانیت نباشد. پدر و مادر باید حواسشان جمع باشد، نه اینکه وقتی من عصبانی هستم و به اصطلاح، خون جلوی چشمانم را گرفته، بخواهم بچه را تربیت کنم. اینگونه نمی‌خوانی بچه‌ات را تربیت کنی. می‌خواهی دل خودت را خنک کنی. بگذار اعصاب آرام شود و بدانی چه می‌گویی. با کمال آرامش درونی تذکر بده و مثلاً وانمود کن که عصبانی هستی.

مرحوم آیه الله مصلحی می‌گفتند: عالمی بود، وقتی بچه‌اش کار بدی می‌کرد. نه تنها بچه را کتک نمی‌زد، چون عالم که بچه کتک نمی‌زند، بلکه به بچه می‌گفت: فرض کن می‌آیم تو را می‌زنم. بچه خردسال نمی‌فهمید که «فرض کن» به چه معناست و لذا قدری حساب می‌برد. ایشان برای اینکه دروغ نگفته باشد، نمی‌گفت می‌آیم تو را می‌زنم، بلکه می‌گفت: «فرض کن می‌آیم تو را می‌زنم.»

لعن هم گفتیم یعنی دور بودن از رحمت خدا. ملعون کسی است که از رحمت خدا دور است. همین را هم اگر جایی برای مذهب یا مومنین مشکل درست می‌کند یا درست فهمیده نمی‌شود، نباید گفت. این مثل نماز نیست که بگویید قضا می‌شود. خب نگو. مگر امام نگفت اگر لازم شود برای اسلام ما حج را هم موقتاً تعطیل می‌کنیم. حج که از ارکان اسلام است، اگر حاکم شرع تشخیص دهد که مصلحت اسلام اقتضا می‌کند مدتی متوقف شود، متوقف می‌شود. گاهی گفته می‌شود فلان عالم وحدت شیعه و سنی را قبول ندارد یا مثلاً قمه زدن را جائز میداند، لذا اشکال ندارد. دقت کنید: به طور کلی در چیزهایی که بعد سیاسی - اجتماعی دارد و به عبارت دیگر با حیثیت

سیاسی - اجتماعی مذهب ما در ارتباط است، نمی توان به هر مجتهد یا مرجعی مراجعه نمود. به طور نمونه، از حضرت آیه الله سیستانی چند استفتاء شده است و ایشان در پاسخ فرموده اند: فقیهی که حرفش مقبولیت پیدا می کند باید در مسائل سیاسی - اجتماعی از نظرش اطاعت کرد. استفتاء کرده اند جایی که با فتوای مرجع ما فرق می کند، چه کنیم؟ ایشان می فرماید: در مسائل سیاسی - اجتماعی از فقیه دارای مقبولیت عمومی باید تبعیت کنید. در اسلام همه چیز واضح است. در امور فردی هرکسی به مرجع خودش مراجعه می کند. اما چیزهایی که جنبه سیاسی - اجتماعی دارد، نمی توانیم صد تا موضع داشته باشیم. آخر کدام مذهب در دنیا می تواند با صد تا رهبر به حیات خود ادامه دهد؟ در امور فردی هر مرجعی را بین خودت و خدا اعلم می دانی، پیروی کن. امور سیاسی - اجتماعی چه؟ خوب، شیعه باید یک حرف بزند. پس نباید رفت دنبال هر مجتهدی. گاهی افراد می خواهند کاری را بکنند مثلاً قمه بزنند و بعد میگردند و بالاخره ممکن است کسی را هم پیدا کنند که اجازه دهد. آیا اینگونه می توانیم از حیثیت مذهب خود دفاع کنیم و در این دنیای پر از رقابت و چالش که تشکیلات، تبلیغات و ارتباطات حرف اول را میزند، مذهب اهل بیت را به جایگاهی که شایسته آن می باشد، برسانیم؟